

«زمانی که دجال ظهور می کند، در مکانی نزدیک مدینه خیمه می زند و در این هنگام، مدینه سه مرتبه می لرزد و با این لرزشها، تمام مردم کفر و بیدین، به او می پیوندند. پیامبر دروغین دجال، سراسر دنیا را کشور به کشور، ایالت به ایالت، شهر به شهر و قریه به قریه تسخیر خواهد کرد و تنها دو شهر مکه و مدینه در اختیار او قرار نخواهد گرفت. الله، از ورود دجال به این دو شهر جلوگیری خواهد کرد. الله، برای اینکه بندگان بدون دین و ایمان خود را آزمایش کند، به دجال توان معجزه گری خواهد داد و از اینرو، او دست به انجام معجزه می زند.

«حدیفه غفاری» در باره معجزه های دجال از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال، با خود هم آب و هم آتش حمل خواهد کرد. ولی، آنچه که آب سرد به نظر می آید، در واقع آتش و آنچه که آتش به نظر می آید، آب سرد می باشد. (صحیح البخاری)

دجال به مردم می گوید، او خدائی است که قدرت معجزه گری دارد و می تواند آسمان را وادار به ریزش باران کند و گیاه از زمین برویاند.

«ابو سعید» از قول محمد به شرح حدیث زیر پرداخته است:

روزی محمد در باره ظهور دجال و جزئیات کردار و فتنه های او برای ما توضیحات مفصلی بیان کرد و از جمله اظهار داشت: «هنگامی که دجال ظهور کند، به او اجازه عبور از گردنه های مدینه داده نخواهد شد. او در زمان ظهور در نقطه نمکزاری در نزدیک مدینه خیمه خواهد زد. پس از اینکه دجال، در مکان یادشده خیمه زد، یکی از افراد نکوکار و با ایمان نزد او می رود و به وی می گوید، > من گواهی می دهم که تو دجالی هستی که پیامبر الله در باره تو در پیش ما را آگاه کرده است. < دجال، با شنیدن اظهارات آن مرد، به پیروانش رو می کند و می گوید، > اگر من این مرد را بکشم و او را دوباره زنده کنم، آیا شما باور می کنید که من خدایتان هستم؟ < پیروان دجال پاسخ می دهند، > البته که باور می کنیم آنگاه، دجال آن مرد را می کشد و دوباره به آن جان می دهد و او را زنده می سازد. پس از اینکه آن مرد دوباره زنده شد، به دجال نگاه می کند و می گوید، > با این کاری که تو نسبت به من انجام دادی، اکنون من بیش از

پیش باور دارم که تو دَجّال، پیامبر دروغین هستی. < دَجّال، دوباره کوشش می‌کند، آن مرد را بکشد، ولی این بار چنین توانی از سوی الله به او داده نمی‌شود. > (صحیح البخاری)

تمام افراد مردم، بغیر از آنهایی که دین و ایمان دارند، از معجزه‌های دَجّال به‌شگفت می‌افتند. ولی، افرادی که می‌دانند او یک پیامبر دروغین است، به او ایمان نخواهند آورد. در این زمان، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و مسلمانان به‌گرد او جمع خواهند شد. عیسی مسیح، رهبری مسلمانان را بر عهده خواهد گرفت و بر ضدّ دَجّال، آنها را هدایت خواهد کرد. هنگامی که دَجّال، از ظهور عیسی مسیح آگاه می‌شود، از اورشلیم به محلی به نام «اللّود» می‌رود. عیسی مسیح، دَجّال را دنبال می‌کند و او را در دروازه «اللّود» به قتل می‌رساند.

«سلیم» از قول «عبدالله بن عمر» روایت کرده است که روزی محمد برپا خاست و پس از ستایش الله در باره دَجّال گفت: «من به شما از بلا و شرّ دَجّال هشدار می‌دهم. هیچ پیامبری نبوده است که امت خود را از فتنه‌هایی که دَجّال به وجود می‌آورد، آگاه نسازد؛ حتّی نوح پیامبر نیز، امت خود را از فتنه‌های دَجّال آگاه ساخت. ولی، من در باره دَجّال، مطلبی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری آنرا برای امتش ذکر نکرده و آن اینست که دَجّال، دارای یک چشم است، ولی الله اینگونه نیست و دو چشم دارد.»

«ابوهریره» نیز از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «اگر بخواهم مطلبی در باره دَجّال به شما بگویم که هیچ پیامبری پیش از من با امت خود آن مطلب را در میان نگذاشته، این است که دَجّال یک چشمی بوده و با خود وسیله شکفت‌آوری همراه خواهد داشت که شبیه بهشت و دوزخ خواهد بود. ولی آنچه را که دَجّال < بهشت > معرفی می‌کند، در واقع < دوزخ > می‌باشد. همچنانکه نوح امت خود را از فتنه دَجّال آگاه کرد، من نیز در باره این فرد به شما هشدار می‌دهم.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)⁴⁰

«عبدالله بن عمر گفته است: «عمر بن الخطاب، همراه محمد و گروهی

⁴⁰ Sahih al-Bukhari, Kitab al-Anbiya, 4/163; Muslim, Kitab al-Fitan, 8/196.

از مسلمانان به دیدار < ابن سید > رفتند و مشاهده کردند که او با گروهی از کودکان در برج و باروی < بنو مغاله > مشغول بازی است. در آن زمان < ابن سید > در شرف رسیدن به سن بلوغ بود و نفهمید محمد و یارانش به او نزدیک می شوند تا اینکه محمد پشت او را با دست لمس کرد. پس از اینکه محمد با دست زدن به پشت < ابن سید > او را به خود آورد، به وی اظهار داشت: < آیا تو گواهی می دهی که من محمد بن عبدالله پیامبر الله هستم؟ > < ابن سید > به او نگاهی کرد و پاسخ داد: < آری، من گواهی می دهم که تو پیامبری درس نخوانده و بدون سواد هستی. > سپس < ابن سید > از محمد پرسش کرد: < آیا تو گواهی می دهی که من پیامبر الله هستم؟ > محمد که پرسش < ابن سید > را درست درک نکرده بود، گفت: < من به الله و پیامبران او اعتقاد دارم. > آنگاه، محمد از < ابن سید > پرسش کرد: < تو مرا چگونه می بینی؟ > < ابن سید > پاسخ داد: < برخی اوقات، من با افراد راستگو روبرو می شوم و گاهی اوقات با افسراد دروغگو. > محمد به < ابن سید > اظهار داشت: < به نظر می رسد که تو از درک حقیقت غافل شده ای. > و سپس، ادامه داد: < آیا تو نمی توانی حقیقت را با چشم ببینی؟ > < ابن سید > با خونسردی اهانت آوری پاسخ داد: < نه، این کار ساده ای نیست. > محمد گفت: < ساکت! مراقب سخن گفتن خود باش و سعی کن از مرزهای اخلاقیات فراتر نروی > در این لحظه عمر بن الخطاب، پیش آمد و گفت: < ای رسول الله، اجازه می دهی، من سر این جوان را از بدن جدا کنم؟ > محمد به عمر بن الخطاب پاسخ داد: < اگر او دجال باشد، تو نخواهی توانست، ویرا از پای در آوری و اگر دجال نباشد که کشته شدنش به حال ما سودی نخواهد داشت. >

«سلیم بن عبدالله» نیز در باره رویداد بالا، گفته است: «من از عبدالله بن عمر شنیدم که از قول محمد روایت می کرد که او گفته است: < روزی، محمد و ابی بن کعب، به نخلستانی که ابن سید در آنجا زندگی می کرد، رفتند، محمد پشت درختی خود را پنهان کرد تا ببیند ابن سید چه می گوید. محمد متوجه شد که ابن سید در رختخوابی دراز کشیده و از

زیر پتو جویده جویده سخنانی بیان می‌کند. > مادر ابن سید متوجه شد که محمد خود را پشت درختی پنهان کرده و به پرسش گفت: > ای ابن سید، آیا محمد را نزدیک خود می‌بینی؟ < ابن سید با شنیدن صدای مادرش از جا پرید. محمد که این امر را مشاهده کرد، به مادر ابن سید گفت: > بهتر بود او را به حال خود می‌گذاشتی تا آنچه را که می‌خواهد بگوید و ذات خود را آشکار کند. <

«محمد بن منکدر» گفته است: «من با چشمان خود مشاهده کردم که > جابر بن عبدالله < به الله سوگند می‌خورد که ابن سید یک دجال بوده است. از اینرو، من از وی پرسش کردم، آیا او در باره آنچه که ادعا می‌کند، سوگند می‌خورد. او پاسخ داد، مشاهده کرده است که عمر بن الخطاب در حضور پیامبر، در باره دجال بودن ابن سید سوگند خورده و محمد با ادعای او مخالفتی ابراز نکرده است.»^{۴۱}

گروهی از علمای اسلام می‌گویند، برخی از صحابه (یاران) پیامبر عقیده دارند که ابن سید، دجال بزرگ بوده است، ولی این موضوع حقیقت ندارد، زیرا او یک دجال کوچک بوده است.

ابن سید، همراه «ابوسعید» بین مدینه و مکه مسافرت کرده و از اینکه مردم او را به چشم دجال نگاه می‌کنند، به‌وی شکایت کرده است. او به «ابوسعید» گفته است: «آیا مردم نمی‌دانند که محمد گفته است، دجال نمی‌تواند وارد مدینه شود، در حالیکه من در مدینه زایش یافته‌ام. همچنین، آیا مردم نمی‌دانند، محمد گفته است، دجال فرزند ندارد، در حالیکه من دارای فرزند هستم. نکته دیگر آنکه، محمد گفته است، دجال کافر است، در حالیکه من اسلام آورده‌ام. «ابوسعید» افزوده است که هرگاه او به جای ابن سید می‌بود، از اینکه دجال نامیده شود، احساس ناراحتی نمی‌کرد. (صحیح البخاری، صحیح مسلم)

در باره ابن سید حدیث‌های بسیاری وجود دارد که برخی از آنها این فرد را دجال دانسته و گروهی دیگر، این موضوع را انکار کرده‌اند. یکی از احادیثی که دجال بودن ابن سید را انکار کرد، حدیث «فاطمه

^{۴۱} Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/192.

بنت الفهریه» است که البته مفهوم آن حدیث این نیست که ابن سید یکی از دجال‌های کوچک نبوده است.

«جابر بن سمره» روایت می‌کند که خود از محمد بن عبدالله، شنید که وی گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، دروغگویان بسیاری ظهور و همه ادعای پیامبری می‌کنند که از جمله این افراد می‌توان < الیمامه، > < انسی در صنعا، > و فرد دیگری در < همیار > و دجال را نام برد و این دجال است که بزرگترین فتنه را روی زمین ایجاد خواهد کرد.» (احمد بن حنبل)^{۴۲}

«ابوهریره،»^{۴۳} «احمد بن حنبل»^{۴۴} و «ابوداود»^{۴۵} از قول محمد روایت کرده‌اند که او گفت: «روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر اینکه سی پیامبر دروغین، ظهور کرده و همه ادعا می‌کنند که پیامبر الله هستند و درباره الله و پیامبر او به دروغگویی می‌پردازند. در زمان فرا رسیدن روز قیامت، ثروت مردم افزایش خواهد یافت، بلایای زیاد برای مردم نازل خواهد شد و کشتار بین آنها رواج خواهد یافت. در بین امت من، دجالها و دروغگویان زیادی وجود دارند که شما چیزهای تازه‌ای از آنها خواهید شنید که نه در پیش به گوش شما خورده و نه پدران شما از آنها آگاهی داشته‌اند. شما باید بسیار مواظب باشید که بوسیله آنها گمراه نشوید.» (احمد بن حنبل، صحیح البخاری و صحیح مسلم)^{۴۶}

ابوبکر، خلیفه اول مسلمانان گفته است: «پیش از اینکه محمد شناسه راستین < مسیلمه > را آشکار کند، مردم درباره او بسیار سخن می‌گفتند. محمد، در باره این شخص اظهار داشته است: < این فردی که شما آنقدر درباره‌اش سخن می‌گوئید، یکی از سی نفر دجال دروغگوست که پیش از فرا رسیدن روز قیامت ظهور خواهند کرد و شهری در این دنیا وجود نخواهد داشت که از شر و بلای دجال در امان بماند.» (احمد بن حنبل)^{۴۷}

^{۴۲}Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/345.

^{۴۳}Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/194, 195; Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 9/74.

^{۴۴}Ahmad Bin Hanbal, *Musnad*, 2/457.

^{۴۵}*Ibid.*, 2/450.

^{۴۶}*Ibid.*, 20/349.

^{۴۷}*Ibid.*, 5/41, 46.

شرح دیگری از حدیث بالا حاکی است که محمد گفته است: «مسيلمه، یکی از سی نفر دَجّالی است که پیش از آخرین دَجّال که دَجّال راستین است، ظهور خواهد کرد. در این دنیا بغیر از مدینه، شهری وجود نخواهد داشت که از بلای دَجّال در امان بماند. زیرا، در زمان ظهور دَجّال، دو نفر فرشته در دروازه‌های ورودی شهر مدینه نگهبانی می‌دهند و از ورود او به این شهر جلوگیری می‌کنند.»^{۴۸}

«امیر بن شراهیل شعبی شعب حمدان» می‌گوید: «من از > فاطمه بنت قیس، < خواهر > ضحاک بن قیس < که یکی از نخستین مهاجران بوده، درخواست کردم، حدیثی را که خود به گونه مستقیم از زبان محمد شنیده و هیچ رابطه و واسطه‌ای در نقل و روایت آن دخالت نداشته، برایم بیان کند. فاطمه گفت، من با > ابن المغیره < که در آن زمان یکی از بهترین جوانان قریش بود، ازدواج کردم. ولی، او در نخستین جهاد به خاطر پیامبر کشته شد. هنگامی که من بیوه شدم، عبدالرحمان بن عوف، یکی از اصحاب (یاران) محمد به من پیشنهاد ازدواج داد و محمد نیز از من خواست که با اُسامه بن زید، ازدواج کنم. من در پیش شنیده بودم که محمد گفته است: > هر کسی مرا دوست دارد، باید اُسامه را نیز دوست داشته باشد. < بنابراین، هنگامی که من با محمد درباره ازدواج با اُسامه بن زید گفتگو می‌کردم، به وی اظهار داشتم: > هر کسی را که تو بگویی من با او ازدواج خواهم کرد. < محمد گفت: > بهتر است تو در حال کنونی با اُمّه شریک زندگی کنی < اُمّه شریک، یکی از زنان ثروتمند انصار اهل مدینه بود که اسلام آورده، به الله گرایش داشت و از مهمانان بسیاری پذیرائی می‌کرد. من با پیشنهاد محمد موافقت کردم و زمانی که بر آن بودم تا نزد اُمّه شریک بروم، محمد تصمیمش را تغییر داد و به من گفت: > من درباره تو بیشتر فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که تو بهتر است از رفتن نزد اُمّه شریک خودداری کنی، زیرا اُمّه شریک دارای مهمانان زیادی است و من میل ندارم، سر و یا ساق پایت به گونه‌ای ناگهانی بوسیله یک فرد نامحرم دیده شود. بنابراین، فکر می‌کنم، بهتر است نزد عموزاده‌ات، عبدالله بن عمر بن اُمّه

مختوم که مردی نابیناست، بروی و نزد او بمائی. > بدین ترتیب، من نزد عموزاده‌ام، عبدالله بن عمر بن اُمّه مختوم رفتم و هنگامی که عِدّه‌ام پایان پذیرفت، شنیدم که اذانگوی محمد، مردم را به مسجد فرا می‌خواند. من نیز به مسجد رفتم تا پشت سر محمد نماز بگذارم و در ردیف زنان که پشت سر مردان تشکیل شده بود، به برگزاری نماز پرداختم. پس از اینکه محمد نماز را به پایان رسانید، بالای منبر رفت و در حالیکه لبخند می‌زد، به مسلمانان گفت: > آیا می‌دانید برای چه امروز شما را به مسجد فرا خواندم؟ < افرادی که در آنجا بودند، گفتند: > الله و پیامبرش از همه بهتر می‌دانند. < محمد گفت: > من امروز شما را برای موعظه در اینجا گرد نیاورده‌ام، بلکه هدفم آنست که به شما آگاهی دهم که تمیم‌الدّری، یک نفر مسیحی که اسلام آورده، آنچه را که من درباره دجال به شما گفته‌ام، تأیید می‌کند. او می‌گوید، با سی نفر دیگر در یک کشتی از منطقه بنولخم و بنو جدهم بیرون آمده و دریا آنچنان طوفانی شده که امواج آب، اختیار کشتی را از دست آنها ربوده و برای مدت یک ماه آنها را در دریا سرگردان کرده بود تا سرانجام، در هنگام غروب آفتاب یک روز وارد جزیره‌ای شده و در آنجا جانوری را مشاهده کرده‌اند که آنقدر در بدنش موجود داشته که جلوی او از پشتش قابل تشخیص نبوده است. آنها از مشاهده چنین موجودی به شگفت افتاده و از او خواسته‌اند، شناسه خود را بیان کند. او پاسخ داده است که نامش > الجاسسه <^۹ می‌باشد. آنها از او خواسته‌اند در باره خود توضیح بیشتری بدهد. وی گفته است، اگر آنها میل دارند بیشتر درباره او بدانند، بهتر است به صومعه‌ای که در آن نزدیکی وجود دارد، بروند، زیرا در آنجا مردی وجود دارد که بسیار آرماتگرای دیدار آنهاست. تمیم، می‌گوید، آنها از اینکه آن جانور ممکن است دیوی باشد، از او وحشت کرده و با شتاب به صومعه رفته و مشاهده کردند در آنجا مرد هیولاهیکلی وجود دارد که دستهایش به گردنش بسته شده و پاهایش تا قوزک زنجیر شده‌اند. آنها از شناسه او پرسش می‌کنند. او می‌گوید: > شما بزودی خواهید دانست من چگونه موجودی هستم،

^۹ دلیل اینکه این مرد «الجاسسه» نامیده می‌شود، آنست که وی برای دجال، جاسوسی و خبرچینی می‌کند.

ولی به من بگویند، شما چه کسانی هستید؟ > آنها پاسخ می دهند:

> ما از عربستان با یک کشتی در دریا مسافرت می کردیم که طوفان و امواج دریا، برای مدت یک ماه، ما را در روی آبهای دریا سرگردان کردند و سرانجام کشتی به این جزیره رسید. در اینجا، ما به محض ورود در جزیره، مرد پر از موئی را دیدیم که به سبب داشتن موهای زیاد، قادر نبودیم، جلوی بدن او را از پشت سرش تشخیص دهیم و فکر کردیم که او یک دیو است. هنگامی که نامش را پرسیدیم، اظهار داشت، نامش [الجلسه] است و به ما اظهار داشت، مردی در این صومعه، میل دارد با ما دیدار کند و از اینرو ما بیدارنگ برای دور شدن از او به اینجا نزد تو آمدیم > آن مرد پرسش کرد: > وضع نخلستانهای ناحیه بیسان چگونه است؟ > ما گفتیم: > چرا از ما این پرسش را می کنی؟ > پاسخ داد: > می خواهم بدانم، آیا آن نخلستانها هنوز میوه می دهند، یا نه؟ > ما پاسخ دادیم: > آری > او گفت: > بزودی آنها خشک خواهند شد و دیگر میوه نخواهند داد. > سپس از ما پرسش کرد: > وضع دریاچه طبریه در فلسطین چگونه است؟ آیا، این دریاچه هنوز آب دارد؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، دارای آب فراوان است. > او گفت: > آن دریاچه نیز بزودی خشک و بی آب خواهد شد > آنگاه، او از وضع چشمه صوغر از ما پرسش کرد و افزود، آیا آن چشمه هنوز برای آبیاری کردن زمینهای اطراف خود، دارای آب است؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، آن چشمه دارای آب فراوان است > آنگاه، آن مرد از ما پرسش کرد: > پیامبر درس ناخوانده در چه حال است؟ > ما پاسخ دادیم: > او مکه را ترک کرده و وارد یثرب شده است. > او پرسش کرد: > آیا تازیها در برابر او جنگ می کنند؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، ولی او اکنون موفق شده است، آنها را زیر فرمان خود درآورد. > او افزود: > برای تازیها بهتر است که از مخالفت با او دست بردارند و از وی پیروی کنند. > و ادامه داد: > اکنون من در باره خود با شما سخن می گویم. من دجال هستم. بزودی، به من اجازه داده خواهد شد، این جزیره را ترک کنم و در سراسر دنیا به مسافرت پردازم. من به هر شهری در دنیا خواهم رفت، بجز شهرهای مکه و مدینه. ورود

من به این دو شهر ممنوع شده است. زیرا، در تمام محل های ورودی این شهرها، فرشته ای با شمشیر برهنه نگهبانی می دهد و از ورود من به این شهرها جلوگیری می کند.»^{۵۰}

فاطمه اظهار داشت: «هنگامی که محمد به این بخش رویناد رسید، دستهایش را به منبر کوید و به مردم گفت: > یادتان می آید که من درست همین رویناد را برایتان شرح دادم. < همه گفتند: > آری. < محمد ادامه داد: > و اکنون تمیم همان روینادهای را درباره دجال و شهرهای مکه و مدینه شرح می دهد. < فاطمه می گوید: > من، این سخنان محمد را از آنروز، همه را بدون کم و زیاد در حافظه نگهداری کرده ام.»^{۵۱}

«عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت می کند که او گفت: «من در خواب دیدم، در اطراف خانه کعبه طواف می کنم و مرد گلگون چهره ای را در آنجا دیدم که دارای موهای دراز بود و از سرش آب می چکید.» «عبدالله عمر» می گوید، او در باره شناسه آن مرد از محمد پرسش کرده و محمد پاسخ داده است که او عیسی پسر مریم بوده و افزوده است که او سپس، مرد دیگری را مشاهده کرده که چهره اش سرخ گون، موهایش مجعد و تنها دارای یک چشم بوده که مانند یک دانه انگور باد کرده، می نموده است. هنگامی که محمد درباره آن مرد پرسش می کند، به او پاسخ می دهند که وی دجال می باشد. محمد درباره شناسه آن مرد افزوده است که وی شبیه ابن قتان از طایفه الخزعه بوده است.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)^{۵۱}

«جابر بن عبدالله» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال در پایان کار و زمانی پدیدار می شود که دیگر دین و مذهب برای مردم مفهومی ندارد. دجال، سوار الاغی خواهد بود که بین دو گوش او ۲۰ متر فاصله است و به مردم خواهد گفت: > ای مردم، من خدای شما هستم. < او با خود کوه نثی دارد که تنها آنهایی که از او پیروی می کنند، از آن نان می توانند بهره ببرند، بقیه مردم از کمیابی نان رنج خواهند برد و در سختی خواهند افتاد. دجال، همچنین موجودات دیومالتدی با خود همراه خواهد داشت که آنها با مردم سخن می گویند. مسلمانان از اینکه از شر

^{۵۰} Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/203-205.

^{۵۱} Sahih al-Bukhari, Kitab al-Fitan, 9/75; Muslim, Kitab al Iman, 1/108.

دَجَال در امان بمائند به جبل الدخان در سوریه فرار می کنند. دَجَال به آنجا می رود و آنها را محاصره می کند. این محاصره برای مدتی ادامه می یابد و مردم در این محاصره با سختی و گرسنگی دست به گریبان می شوند. سپس، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود می آید و در هنگام طلوع آفتاب به مردم می گوید: < ای مردم، چرا با این دیو دروغگو جنگ نمی کنید و کار او را یکسره نمی نمائید؟ > مردم پاسخ می دهند: < او جنّ می باشد. > آنگاه، زمان نماز فرا می رسد و مسلمانان از عیسی مسیح درخواست می کنند پیشوائی نماز آنها را بر عهده بگیرد، ولی عیسی می گوید، بهتر است، امام خود آنها پیشوائی نماز را بر دوش بگیرد. نماز بامداد به پیشوائی امام مسلمانان برگزار می شود و سپس آنها به جنگ دَجَال می روند. هنگامی که دَجَال عیسی مسیح را می بیند، مانند نمکی که در آب فرو رود، نیرویش به نابودی می گراید. سرانجام، عیسی او را می کشد و هر کسی را نیز که از او پیروی می کرده، از روی زمین بر می اندازد. (احمد بن حنبل)^{۵۲}

«النّواس بن سمعان» گفته است: «یک روز بامداد، محمد درباره دَجَال سخن می گفت. برخی اوقات، او دَجَال را یک موجود بدون اهمیت به شمار می آورد و گاهی اوقات، او را آنچنان خطرناک معرفی می کرد که ما فکر می کردیم، او در انبوه نخلستان هائی که در آن نزدیکی بود، وجود دارد. هنگامی که ما نزد محمد رفتیم، او آثار ترس و وحشت را در چهره ما خواند و گفت: < شما را چه می شود؟ > ما گفتیم: < ای رسول الله، تو برخی اوقات آنچنان از هیبت دَجَال سخن می گوئی که ما به وحشت می افتیم. > محمد اظهار داشت: < من آنقدر که شما فکر می کنید، از خطرات خود دَجَال برای شما وحشت ندارم، بلکه ترس من از اینست که او در زمانی ظهور کند که من دیگر در میان شما نباشم. زیرا، اگر هنگام ظهور او من هنوز زنده باشم، از سوی شما در برابر او مقاومت خواهم کرد، ولی هرگاه او زمانی ظهور کند که من دیگر در میان شما نباشم، آن زمان خود شما باید از خویشتن دفاع کنید و البته باید اطمینان داشته باشید که

⁵² Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/367, 368.

اللّٰه پیوسته یار مسلمانان خواهد بود و به آنها کمک خواهد نمود . من دجال را به [عبدالعزّه بن قتان] تشبیه می کنم . اگر دجال در زمان زندگی شما ظهور کند ، باید در هنگام پدیدار شدن او آیه های نخستین سوره قاف را بخوانید . او در محلی بین سوریه و عراق ظهور خواهد کرد و با هر گامی که بر می دارد ، در چپ و راست خود ، بلا و مصیبت برای مردم به وجود می آورد . خداوند شما را از شر او در امان نگهدارد . < (صحیح مسلم)

«التّوأس بن سمعان» می گوید: «ما از محمد پرسش کردیم: > ای رسول اللّٰه < آیا سرعت حرکت دجال در روی زمین چگونه خواهد بود ؟ > محمد پاسخ داد: > مانند سرعت حرکت ابری است که بوسیله باد روی زمین حرکت می کند و مردم را فرا می خواند تا به او ایمان بیاورند . مردم نیز دعوتش را می پذیرند و به او ایمان می آورند . دجال ، خود را پیامبر شناختگری می کند و مردم را به یک دین دروغین فرا می خواند و شوربختانه ، مردم فراخوانی او را می پذیرند . او به آسمان فرمان باریدن می دهد و باران می آید . او به زمین ، فرمان روئیدن می دهد و زمین بارور می شود و فرآورده می دهد . حیواناتی که روی مزارع حاصلخیز چرا می کنند ، پستانهایشان پر شیر و بدنهایشان تنومند می شود . سپس ، دجال به گروه دیگری از مردم رو می کند و آنها را به دین دروغین خود فرا می خواند . آنها دعوت او را ردّ می کنند و او از آنها دور می شود ، ولی این گروه از مردم دچار قحطی ، گرسنگی و تنگدستی می شوند . دجال ، روی زمین های متروک گام می گذارد و به آنها فرمان می دهد ، گنجهای درون خود را آشکار کنند . با شنیدن فرمان او ، از زمین های متروک و بدون حاصل ، مانند هجوم گروه های زنبور ، گنج و پول بیرون می آید . آنگاه ، او مرد بسیار جوانی را فرا می خواند و با شمشیر بدن او را به دو نیم می کند . سپس ، نیمی از بدن او را در محلی که یک تیرانداز قصد تیراندازی دارد ، قرار می دهد و نیم دیگر آنرا در مرکز هدفی که تیرانداز می خواهد به آن مرکز تیراندازی کند ، می گذارد . آنگاه ، نام آن جوان را بر زبان می آورد و همه مشاهده می کنند که دو نیم بدن آن جوان بیکدیگر پیوند می خورد و آن جوان دوان دوان و خندان نزد او می رود . در این لحظه ، اللّٰه ، عیسی پسر

مریم را از آسمان به زمین می‌فرستد و او در حالیکه رولباسی که با زعفران رنگ شده دربر دارد، در مناره سفیدی که در خاور دمشق قرار دارد، فرود می‌آید. هنگامی که عیسی سرش را پائین می‌آورد، قطرات عرق از پیشانی‌اش به پائین سرازیر می‌شود و هنگامی که سرش را بالا می‌آورد، قطرات عرق، مانند مروارید به اطراف پراکنده می‌گردد. هر کافری که بوی عیسی به مشامش می‌رسد، خواهد مرد. عیسی در جستجوی دجال برمی‌آید و سرانجام او را می‌یابد و در دروازه [اللود] او را می‌کشد. در این زمان، گروهی از افرادی که الله آنها را در پناه خود نگهداشته، نزد عیسی پسر مریم می‌آیند و او دست خود را روی پیشانی آنها می‌کشد و آثار بلاهائی را که دجال برایشان به وجود آورده، نابود می‌کند و آنها را به مرده ورود به بهشت شاد می‌سازد. پس از آن، الله به عیسی الهام می‌کند، گروهی از بندگان را که هیچکس یارای نبرد با آنها را ندارد، به سلامت به [التور] هدایت کند. < (صحیح مسلم)^{۵۳}

«ابو عَمَامَه البَهِیْلِی» روایت می‌کند، محمد برای او و گروهی از مسلمانان در باره خطرات دجال گفته است: «از زمان آفرینش حضرت آدم، هیچکس برای افراد مردم پیش از دجال بلا و عذاب ایجاد نمی‌کند. دجال، به یک تازی بدوی می‌گوید، هرگاه پدر و مادرش را زنده کند، آیا او گواهی خواهد کرد که وی خداست. تازی بدوی، پاسخ مثبت می‌دهد. آنگاه، دجال، روحهای دو دیو را احضار می‌کند که یکی از آنها در شکل پدر و دیگری در شکل مادر آن تازی بدوی، ظاهر می‌شوند. دیوی که نقش پدر آن مرد را بر عهده دارد، به مرد بدوی سفارش می‌کند که دجال، خداست و او باید از وی فرمانبرداری کند. سپس، دجال مردی را با آره به دو نیم می‌کند و بعد او را زنده می‌سازد و از وی پرسش می‌کند خدایش چه کسی می‌باشد. آن مرد چون فرد با خدائی است، می‌گوید، خدای او الله است و او دجالی بیش نیست.»

«ابو سعید» از قول محمد روایت می‌کند که او گفت: «آن مرد که حاضر نشد، از دجال پیروی و فرمانبرداری کند، در بین امت من والاترین

⁵³ Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/196-199.

جایگاه‌ها را در بهشت در اختیار خواهد داشت .»

«المحاربی» گفته است ، حدیثی از قول «ابورفیع» روایت شده که دجال ، به محلی می‌رود که ساکنانش از او فرمانبرداری نمی‌کنند ، از اینرو ، دجال فرمان می‌دهد تمام گاوها و گوسفندهای مردم آن منطقه هلاک می‌شوند . سپس ، دجال ، به محلی می‌رود که همه ساکنان آن به دجال ایمان می‌آورند و از اینرو ، به فرمان دجال از آسمان باران می‌بارد و زمین پر بار و گاوها و گوسفندان آن منطقه پر شیر می‌شوند . چون ، دو فرشته از مدینه نگهبانی می‌کنند و از ورود دجال به این شهر جلوگیری می‌نمایند ، از اینرو ، او وارد شهر «الفرب الاحمر» و خیمه‌های کناره مرداب نمک می‌شود . در این زمان ، سه لرزه در مدینه روی می‌دهد و سبب می‌شود که منافقین آن شهر را ترک گویند و در نتیجه شهر مدینه مانند آهنی که از زنگ پاک شود ، از افراد ناپاک خالی خواهد شد . به همین مناسبت ، آن روز «یوم الخلاص» و یا «روز پاکیزگی» نامیده خواهد شد .

«امه شریک بنت ابوالعسکر» از محمد پرسش می‌کند «ای رسول الله ، به ما بگو که تازی‌ها در هنگام ظهور دجال کجا خواهند بود ؟» محمد پاسخ می‌دهد : «در آن زمان ، شمار تازی‌ها زیاد نخواهد بود و آنها در بیت المقدس (اورشلیم) پسر می‌برند و امامشان مرد درستکاری خواهد بود . عیسی مسیح ، در این سرزمین از آسمان به زمین فرود می‌آید و دستور می‌دهد ، دروازه شهر را باز کنند . با اجرای فرمان او ، دجال و یکهزار نفر مرد یهودی که هر یک شمشیر و سپری در دست دارند و به فرمان الله از ناتوانی رنج می‌برند ، وارد شهر می‌شوند و عیسی آنها را در < اللود > به دام می‌اندازد و از دم تیغ می‌گذراند .»

محمد گفته است : «عیسی پسر مریم ، فرمانروائی دادگر و برای امت من ، رهبری با انصاف خواهد بود . او صلیب را خواهد شکست ، خوکها را خواهد کشت و جزیره را ممنوع خواهد کرد . چون او از مردم صدقه پذیرش نمی‌کند ، از اینرو ، گاو و شتر جمع نخواهد کرد . در این زمان ، دشمنی و نفرت مردم نسبت به یکدیگر از بین خواهد رفت . تمام حیوانات بدون آزار می‌شوند ، به گونه‌ای که یک پسر بچه می‌تواند ، بدون اینکه از مار

آسیب ببیند، دستش را در دهان او فرو برد. یک دختر بچه قادر خواهد بود، شیری را از خود براند و گرگ‌ها مانند سگ‌های گله بدون اینکه به گوسفندان آسیبی برسانند، در میان آنها بسر خواهند برد. شیرها با شترها و بیرها با گوسفندان و گاوها چرا خواهند کرد. دنیا مانند ظرفی که پر از آب باشد، از صلح و آرامش سرشار خواهد شد. مردم همه با یکدیگر دوست می‌شوند و تنها الله را می‌پرستند. در دنیا دیگر جنگی رخ نخواهد داد و قدرت قریش از آنها گرفته خواهد شد.^{۵۴}

همچنین، محمد گفته است: «سه سال پیش از اینکه دجال ظهور کند، مردم از قحطی شدید رنج خواهند برد. در سال اول (این سه سال)، الله به آسمان فرمان خواهد داد، یک سَوم باران و به زمین فرمان خواهد داد، دو سَوم میوه‌های خود را نگهدارند. در سال سَوم، الله به آسمان دستور خواهد داد، دیگر باران نبارد و به زمین فرمان خواهد داد، دیگر میوه ندهد و بنابراین، هیچ رویشی از زمین به عمل نخواهد آمد. همچنین، تمام حیوانات سُم‌دار خواهند مرد، مگر اینکه الله خلاف آنرا فرمان دهد.» فردی از محمد پرسش کرد: «مردم در آن زمان چگونه بسر خواهند برد؟» محمد پاسخ داد: «مردم در آن زمان بوسیله گفتن لا اله الا الله، الله اکبر و سبحان الله روزگار می‌گذرانند. گفتن این کلمات برای آنها مانند خوردن غذا خواهد بود.»^{۵۵}

محمد گفت: «هنگامی که دجال ظهور می‌کند، یکی از مسلمانان بر آن می‌شود که نزد او برود. مردان مسلّحی که در اختیار دجال هستند، از آن مرد مسلمان پرسش می‌کنند، کجا می‌خواهد برود؟ آن مرد پاسخ می‌دهد، نزد دجال. گروهی از مردان مسلّح دجال به‌برخی دیگر می‌گویند، این مرد قصد جان خدای ما دجال را کرده و باید او را کشت. ولی، یکی از پیروان دجال می‌گوید، این کار بر خلاف دستورهای خدای ما دجال است، زیرا او دستور داده است، کسی بدون اجازه وی کشته نشود. آنها تصمیم می‌گیرند، آن مرد مسلمان را نزد دجال ببرند تا خود او

⁵⁴ Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, trans. Huda Khattab (London: Dar al Taqwa Ltd., 1991), p. 59.

⁵⁵ Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4077), 2:1363.

تکلیفش را تعیین سازد. هنگامی که آن مرد مسلمان دجال را می بیند، می گوید: > ای مردم، این همان دجالی است که پیامبر ما درباره او به ما خبر داده است. < دجال، با شنیدن این سخنان به پیروانش دستور می دهد او را مجازات کنند و مأموران دجال آنقدر آن مرد را کتک می زنند که وی از تمام نواحی بدن زخمی می شود. سپس، دجال از آن مرد پرسش می کند، آیا به او ایمان می آورد؟ آن مرد پاسخ منفی می دهد و دجال را یک دروغگو می خواند. دجال، با شنیدن این سخن، فرمان می دهد، آن مرد را از فرق سر تا وسط پاهایش ازه کنند و آنگاه بین دو پاره بدنش راه می رود. پس از آن، دجال به دو پاره بدن آن مرد فرمان می دهد، برخیزد و روی دو پا بایستد. با این فرمان، دو پاره بدن آن مرد به یکدیگر پیوند می خورد و آن مرد به پا می خیزد و روی دو پایش می ایستد. آنگاه، دجال به آن مرد مسلمان می گوید، اکنون به او ایمان می آورد؟ آن مرد مسلمان پاسخ می دهد، او با انجام این عمل برای او ثابت کرده که وی دجال است. دجال، به وی حمله می کند تا او را بکشد، ولی مشاهده می کند که ناحیه کردن او به یک پاره مس تبدیل شده و او هیچ عملی برضد وی نمی تواند انجام بدهد. ناچار، بازوها و پاهای او را می گیرد و ویرا به هوا پرتاب می کند. افرادی که تماشاگر این رویداد هستند، فکر می کنند، دجال آن مرد مسلمان را به دوزخی که در اختیار دارد، پرتاب کرده؛ درحالی که در واقع آن مرد به بهشت وارد می شود و در درگاه الله بزرگترین شهید به شمار می رود. « (صحیح مسلم)^{۵۶}

«المغیره بن شعبه» از قول محمد روایت می کند که او گفته است: «هدف الله در ایجاد چنین سرنوشتی بوسیله دجال برای بندگان خود و دادن اینهمه قدرت معجزه گری به دجال آن بوده است تا بنده های خود را آزمایش کند.»^{۵۷}

«عصما بنت یزید الانصاریه» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال به یک تازی بدوی می گوید، اگر او تمام شترهایش را که در پیش

^{۵۶} Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/199, 200.

^{۵۷} Ibn Kathir, The Signs before the Day of Judgement, p. 61.

مرده‌اند و همچنین پدر و مادر او را زنده کند، آیا او به خدا بودن وی ایمان می‌آورد؟ مرد بدوی پاسخ مثبت می‌دهد. آنگاه، دجال به چند عفریت فرمان می‌دهد، به شکل شترهای پر شیر و بلند کوهان درآیند و نیز به دو موجود دیو فرمان می‌دهد، به شکل پدر و مادر او پدیدار شوند.^{۵۸}

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در هنگام فرا رسیدن روز قیامت، مسلمانان به یهودیها حمله خواهند کرد و آنها را خواهند کشت. هنگامی که مسلمانان در صدد کشتن کلیمی‌ها برمی‌آیند، اگر آنها پشت یک سنگ و یا درختی خود را پنهان کنند، آن سنگ و یا درخت می‌گوید: > ای مسلمانان، ای بندگان الله، اینجا یک نفر یهودی پشت من پنهان شده است، بیائید، او را بگیرید و بکشید < تنها درختی که این کار را نخواهد کرد، درخت تاجریزی است، زیرا این درخت به یهودیها وابسته می‌باشد.^{۵۹}

«ابن کثیر» از بزرگترین دانشمندان، فقها و حدیث‌نویسان اسلام، نوشته است، ممکن است برای برخی از افراد مردم این پرسش پیش آید که اگر راستی دجال اینهمه برای مردم بلا، عذاب و زیان به وجود می‌آورد و حتی خود را خدا می‌نامد، به گونه‌ای که همه پیامبران، به امت‌های خود خطراتی را هشدار داده‌اند، پس چرا قرآن در باره او سکوت کرده و نام او در کتاب قرآن نیامده است؟ «ابن کثیر» در برابر پرسشی که خود مطرح کرده، می‌نویسد، پاسخ این پرسش به شرح زیر است:

۱- آیه ۱۵۸ سوره انعام بدین شرح به دجال اشاره کرده است:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْظُرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ

مردم نمی‌توانند باور کنند که فرشته‌های قهر و عذاب بر آنها ظاهر شوند و همه به امر خدا هلاک گردند، یا برخی نشانه‌ها و آیه‌های خدا آشکار شود، در آنروز دین و ایمان هیچکس را سودی نبخشد. به آنها بگو، هرگاه پیش از این ایمان نیاورده و یا ایمان خود را به درستی به کار نبرده و از آن نیکی و سعادت به دست نیاورده‌اید، در انتظار نتیجه اعمال خود باشید و ما هم منتظر نتیجه کردار نیکوی خود خواهیم بود.

⁵⁸ Ibid., p. 66.

⁵⁹ Ibid., p. 67.

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «سه چیز است که هر فرد با ایمانی نمی‌تواند آنها را باور کند، مگر اینکه به چشم ببیند. این سه چیز عبارتند از: ظهور دجال، پدید آمدن جانوری هیولا و غول‌پیکر و طلوع خورشید از مغرب.»^{۶۰}

۲- رویداد فرود عیسی مسیح از آسمان به زمین در آیه‌های ۱۵۷ تا ۱۵۹ سوره نساء، به شرح زیر ذکر شده است:

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ﴿١٥٧﴾ بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ مَقَرُّهُ يَقِينًا ﴿١٥٨﴾ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و هم اینکه گفتند ما عیسی مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم، در صورتیکه نه او را کشتند و نه به‌دار کشیدند، بلکه بر آنها امر مشتبه شد و همانهایی که درباره او عقاید گوناگون اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخن گفتند و از حقیقت آگاهی نداشتند جز اینکه از پی گمان خود می‌رفتند و به‌گونه یقین مسیح کشته نشد. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و پیوسته خدا بر هر کار توانا و کارش همه از روی حکمت است. و هیچکس از اهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگ به‌وی (عیسی)، ایمان خواهد آورد و روز قیامت او بر نیک و بد آنان گواه خواهد بود.

«ابن کثیر» می‌نویسد عقیده ما بر اینست که هنگامی که آیه‌های بالا، واژه‌های پیش از مرگ (قبل الموت) را به‌کار برده، هدفش، عیسی مسیح بوده است. بدین مفهوم که او از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و پیروان دین‌های کتابدار که درباره او تردید داشتند، به‌وی ایمان خواهند آورد. بدیهی است که مسیحیان ادعا می‌کردند که او پسر خداست و یهودی‌ها به‌او تهمت ناروا زده و ویرا زن‌زاده می‌خواندند. ولی، هنگامی که عیسی پیش از روز قیامت از آسمان به زمین فرود می‌آید، خودش به‌تمام این ناهمگونی‌ها و دروغ‌ها پایان خواهد داد.

بدین ترتیب، تفسیر آیه‌های بالا از فرود آمدن عیسی مسیح از آسمان به زمین، ظهور دجال را نیز که «ضد مسیح» نامیده شده است، شامل

می‌شود.^{۶۱}

۳- یکی دیگر از دلایل اینکه، کتاب قرآن نامی از دَجّال نبوده، آن بوده است که او دارای آنچنان اهمیتی نیست که نامش در قرآن برده شود. درست است که او ادّعای خدا بودن می‌کند، ولی در واقع یک فرد بشر بوده و اعمال و رفتار دَجّال به اندازه‌ای زشت است که ارزش ذکر در کتاب مقدس قرآن را ندارد. ولی، پیامبران به سبب وفاداری خود نسبت به الله، وجود و ظهور دَجّال و فتنه‌ها و معجزه‌های فسادآور او را در روی زمین برای امت‌های خود شرح داده‌اند. آنچه که پیامبران گوناگون درباره دَجّال گفته‌اند و بویژه آگاهی‌های فراوانی که محمد بن عبدالله از دَجّال به ما داده، برایمان کافی است و لزومی نداشته است که قرآن از او ذکری به میان آورد. حال اگر کسی بگوید، پس چگونه است که قرآن در آیه ۲۴ سوره النّازعات و نیز آیه ۳۸ سوره القصص، از فرعون و ادّعای خدا بودن او سخن به میان آورده است. پاسخ این پرسش، اینست که فرعون و اعمال و کردار او به گذشته وابسته بوده و دروغهای او برای همه روشن است. ولی، دَجّال در آینده خواهد آمد و الله بوسیله او می‌خواهد، بنده‌های خود را آزمایش کند.

موضوع ظهور دَجّال و دروغها و فتنه‌های او آنقدر روشن است که نیازی به شرح آنها در قرآن نبوده است. برخی اوقات، حقیقت پاره‌ای امور تا آن اندازه برای مردم روشن و بدیهی است که لزومی به تأکید آنها وجود ندارد. برای مثال، هنگامی که محمد بن عبدالله، در بستر مرگ بود، قصد داشت، ابوبکر را به جانشینی خود تعیین کرده و این موضوع را در یک سند کتبی به رشته نگارش درآورد، ولی این کار را انجام نداد، زیرا یقین داشت که الله و مسلمانان، کسی را بغیر از او برای جانشینی خود تعیین نخواهند کرد. به همین دلیل نیز حقایق وابسته به دَجّال و ظهور و فتنه‌های او برای مردم تا آن اندازه روشن است که نیازی به شرح آن در قرآن نبوده است.

یکی دیگر از دلایل اینکه قرآن ذکری از دَجّال به نام نکرده، این بوده است که الله یقین داشته که دَجّال نه تنها قادر نخواهد بود، بنده‌های مؤمن او را گمراه کند، بلکه ایمان آنها را نسبت به او و پیامبرش نیز افزون خواهد کرد. به همین دلیل، مسلمانان با ایمان، هنگامی که دَجّال بنده‌های مؤمن

او را گمراه کند، بلکه ایمان آنها را نسبت به او و پیامبرش نیز افزون خواهد کرد. به همین دلیل، مسلمانان با ایمان، هنگامی که دجال بنده‌های مؤمن خدا را از پای درمی‌آورد، پس از اینکه دوباره آنها را زنده کرد، خواهند گفت: «ما از این عمل تو درک می‌کنیم که تو همان دجال یک چشم دروغگو هستی که پیامبر، ظهور و فتنه ترا از پیش به ما آگاهی داده است.»^{۶۲}

چگونگی رویارویی با فتنه‌های دجال

برای رویارویی با فتنه‌های دجال بر پایه آموزش‌های محمد که در حدیث‌های زیر آمده، باید به شرح زیر عمل کرد:

۱- پناهجویی به الله

در حدیث‌های معتبر صحیح البخاری آمده است که محمد در هنگام برگزاری نماز از فتنه‌های دجال به درگاه الله دعا می‌کرده و به امانت خود دستور داده است که برای رفع شر و فتنه دجال، دعای زیر را بخوانند:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْجَهَنَّمَ وَ مِنْ عَذَابِ الْكَبْرِ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمُهَيِّ وَالْمَعَاتِّ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ.

برگردان دعای بالا به زبان فارسی به شرح زیر است:

ای الله، ما از آتش دوزخ، از عذاب قبر، از شداید زندگی و مرگ و از فتنه‌های دجال به تو پناه می‌آوریم.^{۶۳}

۲- از بر کردن آیه‌های سوره‌های قاف

«الحافظ الذهابی» گفته است: «حدیث‌های زیادی وجود دارند که توصیه می‌کنند، مسلمانان برای برکنار ماندن از فتنه‌های دجال باید به الله پناه ببرند. یکی از راههای پناهجویی به الله برای محفوظ بودن از فتنه‌های دجال، از بر کردن آیه‌های سوره قاف می‌باشد.

«ابوالدیرا» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «هر کسی که ده آیه نخست سوره قاف را از بر کند، از خطرات و فتنه‌های دجال به گونه

⁶² Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, pp. 61-65.

⁶³ Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Jana'iz*, 2/124; Sahih Muslim, *Kitab al-Masajid*, 2/93

کامل در امان خواهد بود. (ابوداود)^{۶۴}

۳- دوری از دجال

یکی از راههای برکنار ماندن از خطرات و فتنه‌های دجال، زندگی کردن در شهرهای مکه و یا مدینه است. زیرا، به گونه‌ای که در حدیث‌های پیشین گفته شد، «ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در دروازه‌های شهر مدینه، فرشته‌هایی نگهبانی می‌دهند و از ورود دجال و با هر بلای دیگری به این شهر، جلوگیری می‌کنند و اجازه نخواهند داد، هیچ فساد و فتنه‌ای وارد این شهر بشود. (صحیح البخاری، صحیح مسلم)^{۶۵}

بازنمود

۱- در حدیث‌هایی که در مطالب این فصل شرح داده شد، محمد از رویدادهایی سخن گفته که شکفت هر انسانی را که از درایت عادی برخوردار باشد، از جسارت و گستاخی دروغ‌هایی که در کتاب‌های افسانه نیز مانندش به چشم نمی‌خورد، برمی‌انگیزد. برای مثال، زمین گنج‌های درون خود را آشکار می‌کند؛ دجال، انسانی را با آره به دو نیم می‌کند و سپس دو پاره بدن از یکدیگر جدا شده‌اش را با اشاره دست، دوباره به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ مردگان را زنده می‌کند؛ به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و چند نفر عفریت را تبدیل به شترهای شیرده و با کوهانهای بلند می‌کند و غیره و غیره.

بازشکافی روانی محمد را در اظهار مطالب بی‌پایه و افسانه‌بافی‌های گستاخانه بالا، به گونه کوتاه، می‌توان به شرح زیر فرمودگرائی (توجیه) کرد: الف - دید محمد بن عبدالله، ابتدا تنها به سرزمین مکه و سپس مدینه تمرکز داشته و هدفش با توجه به متن آیه ۷ سوره شوری، تنها دستیابی به قدرت در این منطقه بوده و هیچگاه فکر نمی‌کرده است که جانشینان او دینش را جهانگیر کنند و آئین اختراعی‌اش «اسلام» از مرزهای مکه و

^{۶۴} Sahih Muslim, Kitab al-Musafirun, 2/199; Abu Dawud, Kitab al-Manahim (Hadith 4301), 11/401, 402

^{۶۵} Sahih al-Bukhari, Bab Haram al-Madinah, 1/28.

مدینه و زمان سده هفتم میلادی فراتر رود؛ وگرنه، بدیهی است که چنین مطالب نابخردانه‌ای را آنقدر خام، بی‌پایه و بدون پالایش بر زبان نمی‌آورد. در زمانی که محمد سخنان بالا را ادا می‌کرده، گروهی تازی نیمه‌بیابانی کاروانزن، بدون فرهنگ و ناآگاه گرد او جمع شده بودند و طبیعی است که مطالب گفته شده در این فصل در ردیف معتقدات آنها به جنّ و پری و اشباح، برایشان قابلیت پذیرش داشته است. همچنین می‌دانیم که هدف والای یک فرد تازی در آن زمان، داشتن گاو، گوسفند و شتر بوده که محمد در حدیث‌های یاد شده، بسیار به آنها اشاره کرده است.

ب - معجزه‌هایی که محمد به دجّال نسبت می‌دهد، در واقع همه اعمال و کرداری هستند که خود نسبت به آنها آرمانگرایی داشته است. به گفته دیگر، آنچنان جوشش شور جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی در روان او توانمند و سرکش بوده که آرزو داشته است، در جایگاه یک موجود بالاتر از انسان، آنچه را که درباره توانهای معجزه‌گری دجّال بیان داشته، بتواند خود انجام دهد، ولی چون دارای چنین توانی نبوده، آنها را به قهرمان افسانه‌ای که در مغزش ساخته نسبت داده است. حتی آنجا که سخن از گنج‌های درون زمین به میان می‌آورد و می‌گوید، در هنگام ظهور دجّال، زمین گنج‌های درون خود را آشکار می‌کند، ناخودآگاهانه قصد دارد، آرمانش را برای دارا بودن چنین گنج‌های افسانه‌ای بیان دارد.

۲- حدیث‌نویسان اسلامی به گونه‌ای که در متن بالا مشاهده شد، پیوسته تکرار کرده‌اند که الله بدین سبب دجّال را آفریده و به او مأموریت عذاب بندگان را داده تا بدینوسیله آنها را آزمایش کند. از دگر سو، می‌دانیم که بین نامهای ۹۹ گانه الله، به سه نام «علیم»، «حکیم» و «خبیر» برخورد می‌کنیم. افزون بر آن، آیه‌های بسیاری از جمله آیه ۵۹ سوره انعام در کتاب قرآن وجود دارد که می‌گوید، در زمین هیچ‌تر و خشکی وجود ندارد که الله از آن آگاه نباشد و حتی الله می‌داند که در مغز افراد بشر چه می‌گذرد.

حال، آیا باید به حدیث‌های روایت شده از قول محمد که می‌گویند، «اللّٰه برای آزمایش بندگان دَجّال را مأمور عذاب آنها می‌کند، گوش داد و یا اینکه به آیه‌های مکرّر قرآن که ادّعا می‌کنند، در دنیا چیزی وجود ندارد که اللّٰه از آن آگاه نباشد، معتقد بود. اگر براستی، اللّٰه برپایه گفته آیه‌های قرآن، از تمام کنش‌ها و واکنش‌های این دنیا و حتّی آنچه که در مغز افراد بشر می‌گذرد، آگاه است؛ چرا برای شناسائی بندگان خود از دانش و آگاهی‌اش بهره‌برداری نمی‌کند و با کمال درיوزگی به عمل ناجوانمردانه و بچگانه آفریدن دَجّال و دادن قدرت معجزه‌گری به او و ایجاد آنهمه رویدادهای زشت و وحشیانه مبادرت می‌ورزد تا در نتیجه اعمال و کردار وحشیانه او، بندگان را بشناسد؟

وانگهی، از زیان‌هایی که دَجّال برای مردم به وجود می‌آورد و در نتیجه آنها را به روز سیاه می‌نشاند که بگذریم، فلسفه وجودی و یا آفرینش خود دَجّال نیز از نگر دادگری و انسانی شایسته بررسی است. زیرا، آیا این دادگرانه است که اللّٰه چنین موجود زشت‌نهاد، خون‌آشام، ستمگر و فتنه‌سازی را با قصد پیشین و عمد کامل برای عذاب دادن بنده‌هایش سرنوشت‌سازی کند و پس از اینکه او مصیبت‌ها و فتنه‌هایی را که اللّٰه مقرر کرده، بسر بندگان وارد کرد، او را با خواری به دست دیگری (عیسی مسیح) بکشد؟

براستی که این اللّٰه باید بسیار فرومایه، تهی‌خرد و زبون باشد که بدون اینکه بندگان مرتکب گناهی شده باشند، تنها برای آزمایش آنها، اینهمه عذاب‌ها و بلاهای غیر قابل تصوّر بر آنها وارد نماید. هرگاه، پندار چنین خدائی با این منطق نابخردانه در دنیا امکان‌پذیر باشد، این همان اللّٰهی است که بوسیله انسانی که سرآمد و قهرمان همه نابکاران جهان است، آفریده شده تا کاریکاتور رسیدن او به هدف‌های جاه‌طلبانه‌اش باشد!

۳- در حدیث‌های یاد شده بالا، بسیار از معجزه دَجّال سخن به میان

آمده و تأکید شده است که دجال انسانی را از موهای سر تا وسط پایش آره و دوباره او را زنده می‌کند و یا اینکه دجال به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و غیره. محمد بن عبدالله این انسانی که شور خودخواهی و جاه‌طلبی، او را از خود بیگانه کرده بود و نیز سایر علما و فقها و حدیث‌نویسان اسلامی، این سخنان خردآزار و شرم‌آور را درباره معجزه‌هایی که دجال انجام خواهد داد، در حالی بر زبان می‌آورند که یا نمی‌دانند و یا فراموش کرده‌اند، هنگامی که تازی‌ها از محمد خواستند که اگر او پیامبر است، معجزه‌ای به آنها نشان دهد؛ وی برپایه متون آیه ۵۰ سوره عنکبوت، آیه‌های ۲۷ تا ۳۰ سوره رعد و آیه‌های ۹۲ تا ۹۷ سوره اسراء آشکارا پاسخ داد که او یک موجود فانی بوده و قادر به معجزه نیست. سپس، در آیه ۸۸ سوره اسراء گفت اگر جنّ و انس جمع شوند، نمی‌توانند کتابی مانند قرآن بیاورند. زمان دیگری برپایه آیه ۳۱ سوره رعد، کتاب قرآن را (با آنهمه خرافات نابخردانه و بچگانه‌اش) معجزه خود دانست. زمانی نیز اظهار داشت، اگر کسی می‌تواند یک سوره (آیه ۲۳ سوره بقره) و در آیه دیگری (آیه ۱۳ سوره هود) گفت، اگر کسی می‌تواند ده سوره مانند قرآن بیاورد.

با اینکه محمد، خود با آنهمه ریاکاری و پشت‌هم‌اندازی، دست‌کم درباره آوردن معجزه نتوانست تازی‌ها را فریب دهد، آنوقت ما در گفتار او و دینمردان اسلام می‌خوانیم که دجال چنین معجزه‌های شگفت‌آوری انجام می‌دهد.

اشتباه تهی‌خردانه دیگری که محمد و حدیث‌نویسان اسلامی مرتکب شده‌اند، موضوع معجزه دجال و قدرت او در ریزش باران می‌باشد. به گونه‌ای که در مطالب فصل پیش گفتیم، آیه ۲۴ سوره لقمان، دانائی و آگاهی از پنج موضوع را تنها منحصر به‌الله می‌داند که یکی از آنها پیش‌بینی و یا آگاهی از باریدن باران است. ولی، این شعبده‌بازان مذهبی، ادّعا می‌کنند که دجال توان ایجاد باران دارد و با انجام این کار به معجزه

دست می‌زند.

«دیوید هیوم»^{۶۶} بحث بسیار روشنگرانه‌ای درباره معجزه در یکی از کتابهایش دامن زده و نوشته است که تغییر قوانین طبیعی امکان‌پذیر نیست و تا کنون در تمام درازای تاریخ، کسی ندیده است که رویدادی برخلاف قوانین طبیعی انجام بگیرد. همچنین، دانشمندان پر آوازه جهان، مانند داروین، اینشتین، اسپنسر و لایل، دیدمان هیوم را برپایه تئوری Uniformitarianism، تأیید کرده‌اند. آنوقت، یک تازی کاروانزن ادعا می‌کند، دجال با معجزه مرده زنده می‌کند و باران از آسمان فرود می‌آورد و ما انسانهای خردباخته پیرو این دین خرافات‌مایه باقی می‌مانیم.

۴- محمد، در نهاد انسانی حسود و بسیار خودخواه بود. به همین دلیل، در سالهای پایانی زندگی‌اش که با ادعای پیامبری، قدرت را در عربستان به دست گرفت، بیش از سی نفر زن را چه عقدی و رسمی و چه صیغه‌ای و غیر رسمی در حرمسرایش به خود محدود کرد و برپایه آیه ۵۲ سوره احزاب، از قول الله، توصیه کرد که اگر کسی بخواهد با زنانش سخن بگوید، باید از پس پرده این کار را انجام دهد و مهتر اینکه برپایه همان آیه، ازدواج با همسرانش را پس از مرگ خود به فرمان الله بر دیگران حرام نمود.

یکی دیگر از دلایل روانی حسادت و جاه‌طلبی بیمارگونه محمد این بود که او با تقلب در تقلب و ریاکاری در دغلبازی، خود را پیامبر پایانی اعلام نمود. بدیهی است که به‌فرآیند این کار او تا اندازه‌ای می‌توان ارزش مثبت داد و چه بسا گفت که اگرچه او با ادعای این سخن ریاکارانه، در پی تأمین منافع خود بود، ولی، با کاربرد این روش، دکان ریا و فریب و بهره‌کشی از افراد ساده‌اندیش را برای همیشه تخته کرد. به هر روی، در نهاد افسانه دجال، حس بیمارگونه خودخواهی او، در پیشگیری از اقدام افرادی که ممکن است پس از او چنین دگانی باز کنند، آشکارا قابل

^{۶۶}David Hume, *Essential Works of David Hume* (New York: 1965), pp. 114-115.

درک است. زیرا، او از اینکه فرد شیاد و فریبگر دیگری روی دستش بلند شود و دگانی روی دست او باز کند، نگران بوده و قصد داشته است، با اختراع پدیده ظهور پیامبران دروغین، از پیش اقدامات احتمالی رقبایش را در دین آوری خنثی سازد. به همین دلیل، آنجا که او می گوید، دجال یک پیامبر دروغین از سی و یا هفتاد پیامبری است که پس از او ظهور می کنند، به روشنی حساسیت خودخواهی اش را در باره افراد هم مسلک و هم پیشه خود نشان می دهد. حال چگونه است که خودش به عنوان پیامبر پایانی الله، قادر به معجزه نبوده، ولی یک پیامبر دروغین این قدرت را دارا بوده و آنرا پس از او اجرا خواهد کرد، چیستایی است که پاسخش را باید در فرنودسار علوم اجنه، جستجو کرد.

«مسیلمه» که محمد در چندین مورد به عنوان دجال و یا پیامبر دروغین از او نام برده، یکی از افرادی است که در زمان او، ادعای پیامبری نمود و کم مانده بود که دگان شیادی محمد را در هم بریزد و خود قدرت دین آوری را به دست گیرد. این شخص که به او تازی ها لقب «کذاب» داده اند، نامش «حبيب بن الحارث بن عبدالحارث» و از اهل نجد بود. او در سال دهم هجری در یمامه ادعای پیامبری کرد و اظهار داشت که از سوی الله به او وحی می شود. بزودی، افراد زیادی گرد او جمع آمدند و به مراتب زودتر از محمد، دعوی پیامبری او را پذیرفتند و کار او بالا گرفت. «مسیلمه» نامه ای به محمد نوشت و به او گوشزد کرد که به وی نیز از سوی الله وحی می شود و خدائی را که مدعی بود برایش وحی می فرستد، «رحمان» نامید. «مسیلمه» در نامه خود به محمد افزوده بود که اگر او راست می گوید و برای او نیز از آسمان وحی نازل می شود، بنابراین آنها باید فرمائروانی عربستان را بین یکدیگر بخش کنند و هر یک بر نیمی از آن سرزمین فرمان برانند. به گفته دیگر، «مسیلمه» به گونه غیر مستقیم به محمد هشدار داد که او هم در ریاکاری، شیادی و دروغگوئی از او دست کمی ندارد. (جمله ای که در علامت نقل قول گذاشته شده،

برداشت نویسنده بوده و در کتابهای تاریخی نیامده است.)

محمد، در پاسخ مسیلمه به او نامه‌ای نوشت و آنرا به مردی به نام «رحال» داد تا آنرا نزد مسیلمه ببرد. «رحال» هنگامی که مسیلمه را دیدار کرد، زیر تأثیر او قرار گرفت و بر این باور شد که مسیلمه از محمد بیشتر سزاوار پیامبری است و به همین مناسبت، از محمد کناره گرفت و به پیروان مسیلمه پیوست.

محمد تا زمانی که خود زنده بود، نتوانست مسیلمه را از بین بردارد. پس از درگذشت محمد به گونه‌ای که می‌دانیم مسلمانانی که به خاطر پول و زنبارگی دور محمد گرد آمده بودند، همه از اسلام برگشتند و اسلام در شرف نابودی قرار گرفت. در این زمان، عمر بن الخطاب به ابوبکر گوشزد کرد که اگر دیر اقدام شود، اسلام از دست خواهد رفت و ابوبکر را تشویق کرد تا به هر بهائی شده است، اسلام را از نابودی نجات دهد و قول داد که او هم در این راه ویرا پشتیبانی خواهد کرد و یاری خواهد داد. به هر روی، برپایه نوشته طبری، ابوبکر، عمر و علی موافقت کردند، هر کسی که از اسلام برگردد، بیدرنگ به آتش سوخته شود، اموالش به یغما برود و زن و فرزندانش اسیر گردند. بدین ترتیب، ابوبکر با خونریزی وحشیانه‌ای که از موارد کمیاب تاریخ است، به کشتار مرتدین پرداخت و از جمله سپاه فراوانی به سرکردگی «خالد بن ولید» به نبرد مسیلمه فرستاد. در جنگ سختی که بین سپاهیان «خالد بن ولید» و مسیلمه در گرفت، سرانجام مسیلمه کشته شد و ۱/۲۰۰ نفر از یاران نزدیک محمد که ۷۰۰ نفر آنها حافظین قرآن بودند، نیز در این جنگ کشته شدند. نکته جالب در این نبرد آن بود که «رحال»، یکی از یاران نزدیک و افراد مورد اعتماد محمد که به نمایندگی از سوی او نزد مسیلمه رفته و در هنگام برخورد با او، از محمد بریده و به مسیلمه پیوسته بود، در پیشاپیش سپاهیان مسیلمه نبرد می‌کرد. مقاومت سپاهیان مسیلمه در برابر لشکریان ابوبکر چنان بود که کم مانده بود، که وی بر سپاهیان اسلام پیروز شود، ولی سرانجام

در پایان از پای درآمد.^{۶۲}

تردید نیست که هرگاه، مسیلمه در این جنگ پیروز شده بود، امروز ما به جای شعار مذهبی تازی نشانی که از پدرانمان به ارث برده و می گوئیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» می گفتیم «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مسیلمه و آلِ مسیلمه.»

بدیهی است، افراد دیگری نیز در زمان محمد مانند «اسود عنسی»، «طلیحه» و «سجاح دختر حارث بن سُوید» ادعای پیامبری نمودند که کار برخی از آنها بالا گرفت، ولی محمد آنها را نابود کرد.

کوتاه اینکه، نگاه ژرفی به تاریخ اسلام و شرح حال و زندگی محمد، نشان می دهد که او از تمام پیامبران دغل و دجال هائی که از آنها نام برده، دروغگوتر و شیادتر بوده و همه افسانه هائی را که درباره دجال ساخته، برای این هدف بوده است که از پیروزی احتمالی سایر شیادانی که ادعای پیامبری می کردند و ممکن بود، دکان دین آوری دیگری در برابر دستگاه ریاکاری او باز کنند، پیشگیری نماید.

۵. در صفحه شماره ۶۲ همین فصل خواندیم که محمد بن عبدالله گفته است: «عیسی پسر مریم، از مردم صدقه نمی پذیرد و از اینرو، گاو و شتر جمع نخواهد کرد.» مفهوم این گفته آنست که هر کس از مردم صدقه پذیرد، هدفش جمع آوری گاو و شتر خواهد بود. ما با نهاد این سخن که وابسته به چگونگی اندیشه و فرهنگ و زندگی بیابانی ۱/۴۰۰ سال پیش است، کاری نداریم، ولی به هر روی، اگر چنین باشد، یعنی هدف صدقه گیری از مردم، جمع آوری گاو و شتر باشد؛ باید گفت: «رسوا باد» آن کسی که بر پایه آیه ۱۲ سوره مجادله آشکارا در قرآن نوشت:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرُّسُلَ فَقَدِمْوا بَيْنَ يَدَيْ بَعْوَكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا

^{۶۲} ابن طقطقی، تاریخ فخری، جلد دوم، برگردان محمد وحید گلپایگانی (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)، صفحه ۱۰۱؛ عزالدین بن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، برگردان عباس خلیلی (تهران: انتشارات کتاب ایران، بدون تاریخ)، صفحه ۹۲

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

هرگاه خواستید با پیامبر سخن بگوئید باید از پیش به او صدقه بدهید .

۶- در صفحه های ۶۳ و ۶۴ این فصل ، آنجا که محمد می گوید: « ... در زمان فرمانروائی عیسی مسیح ، یک پسر بچه می تواند دستش را در دهان مار فرو برد ، بدون اینکه آسیبی از او ببیند . . . » این گفته را نیز مانند بسیاری از سخنان دیگرش از تورات ، کتاب اشعیای نبی ، باب یازدهم که درباره پیامبر نجات دهنده می گوید: « ... و بچه شیرخواره با افعی بازی کند . . . » برداشت کرده است .

۷- در صفحه ۵۹ مطالب این فصل خواندیم که « دَجَّال ، سوار الاغی است که بین دو گوش او در حدود ۲۰ متر فاصله خواهد بود . » آیا برآستی این چگونه الاغی است که بین دو گوشش ۲۰ متر فاصله است ؟ آیا چنین الاغی در این دنیا و از نسل حیواناتی که در این دنیا وجود دارند ، هستی گرفته و یا اینکه الله فرمان داده است که او از سایر سیّاره های آسمانی که ما نه از وجود آنها آگاهی داریم و نه موجوداتشان را می شناسیم ، برای سواری دادن به دَجَّال ، به کره زمین بیاید ؟ شاید ، اگر فرض اخیر درست نباشد ، پاسخ این چیستان آن باشد که تمام پیامبران ، امام ها ، آیت الله ها ، فقها و مجتهدان را به هم بسته اند تا دَجَّال سوار آنها شود و از اینرو ، فاصله بین دو گوش آن الاغ به ۲۰ متر رسیده است .

ظهور یأجوج و مأجوج

اگر شما با خدا سخن بگوئید، در حال دعا کردن هستید؛ ولی اگر خدا با شما سخن بگوید، شما به بیماری Schizophrenia (نیمه دیوانگی) مبتلا شده اید.

Thomas Szasz

پیش از فرا رسیدن روز قیامت، در زمانی که عیسی مسیح به فرمان الله ظهور می کند، افراد طایفه های یأجوج و مأجوج، مانند مور و ملخ از جایگاه خود بیرون خواهند آمد و به هر گوشه و کناری ریزش و رخنه می کنند و با ایجاد فساد در روی زمین، بلایای زیادی برای مردم تولید خواهند کرد. یأجوج و مأجوج، دو برادر ترک از فرزندان «یاقث» پدر ترکها، یکی از پسران نوح بوده و پس از طوفان نوح، فرزندان و نسلهای بیشماری از آنها ایجاد شده اند. این افراد، دارای چهره افراد بشر هستند و همه با پای برهنه زندگی می کنند و هیچ دینی ندارند و خدا را نیز نمی شناسند.^{۶۸}

طایفه های یأجوج و مأجوج به فرمان الله مجبور شده اند، پشت سدی به زندگی اشتغال ورزند تا اینکه الله، در زمان ظهور عیسی مسیح، دستور

^{۶۸} مولانا محمد جویری، قصص الانبیاء (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۱)، صفحه ۲۲۵

می‌دهد، آنها از جایگاه خود خارج شوند. الله در باره طایفه‌های یاجوج و ماجوج در آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف می‌گوید:

حَقَّ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّيِّئِينَ وَجْدَمِينَ دُونَهُمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٢﴾ قَالُوا بِنْدَ الْقَرْنَيْنِ إِنْ يَأْجُوجُ وَمَاجُوجُ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٣﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٤﴾ ءَاتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَقِّ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنْفُخُوا حَقِّ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٥﴾ فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٦﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

باز او (ذوالقرنین) مسافرتش را از جنوب به سمت شمال ادامه داد تا میان دو کوه رسید و در آنجا قومی را یافت که کلمه‌ای زبان نمی‌فهمیدند. مردم به (ذوالقرنین) گفتند: «در اینجا قومی زندگی می‌کنند به نام یاجوج و ماجوج که مرتکب وحشیگری، خونریزی و فساد بسیار می‌شوند. آیا اگر ما هزینه آنها هر دوش بگیریم، حاضری بین ما و آنها سدی بسازی تا ما از شر آنها آسوده شویم؟» ذوالقرنین گفت: «ثروتی که الله به من دهش کرده، از هزینه شما بهتر است. ولی، شما با من به توانائی بازو کمک کنید تا من سدی برای شما بسازم که به گونه کامل مانع دستبرد آنها شود.» سپس، ذوالقرنین دستور داد، قطعات آهن بیاورند و پس از آن زمین را تا هنگامی که به آب برسد بکنند و از ژرفای زمین تا بلندی دو کوه از سنگ و آهن دیواری بسازند و سپس آتش بیفروزند و بوسیله آن آهن‌ها را کداخته کنند و آنگاه مس کداخته بر آن آهن و سنگ بریزند. بدین ترتیب، دیگر آن قوم نه هرگز خواهند توانست آن سد را بشکنند و نه اینکه بالای آن بروند. همچنین، ذوالقرنین افزود که همه این کارها با قدرت و لطف الله انجام خواهند گرفت، ولی زمانی فرا خواهد رسید که برپایه وعده الله، آن سد متلاشی شده و فرو می‌ریزد و تبدیل به پودر خاک خواهد شد و البته وعده خدا راست خواهد بود.

در زمان ابراهیم، پادشاهی وجود داشت که «ذوالقرنین» نامیده می‌شد. مفسرین باور دارند که برای «ذوالقرنین» دو مفهوم می‌توان در نظر گرفت. یکی اینکه او دارای دو سر بوده و دیگر اینکه از شرق تا غرب جهان را

زیر نفوذ خود درآورده بود. «ذوالقرنین» را به نام اسکندر نیز خوانده‌اند، زیرا او در اسکندریه زایش یافته است. هنگامی که ابراهیم برای نخستین بار خانه کعبه را بنا کرد، ذوالقرنین همراه او به طواف خانه کعبه پرداخت و دین او را پذیرفت و پیرو او شد. ذوالقرنین، مردی نکوکار و پادشاهی بزرگ بود و الله به او قدرت زیادی دهش کرد و او را فرمانروای شرق و غرب نمود. او تمام پادشاهان روی زمین را زیر نفوذ خود قرار داد و به تمام کشورهای دنیا از شرق گرفته تا غرب مسافرت نمود. هنگامی که او در یکی از مسافرتهايش به سمت شرق می‌رفت، در گردنه بین دو کوه، افرادی را مشاهده کرد که در آن محل با هیچیک از نقاط دیگر دنیا رابطه و پیوندی نداشتند و از اینرو، هیچ چیز نمی‌فهمیدند. این افراد، همان اقوام یاجوج و مأجوج بودند که به هر سمت کوه پراکنده شده و به آزار و اذیت مردم دنیا و گسترش فساد می‌پرداختند. «سید قطب» در تفسیری که بر قرآن نوشته، توضیح داده است که با اطمینان نمی‌توان گفت، محل این دو کوهی که قرآن از آنها نام برده، در چه محلی از دنیا قرار دارد، ولی آنچه که از مفهوم آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف برمی‌آید، آنست که ذوالقرنین به دو کوه طبیعی و یا مصنوعی که بوسیله گردنه‌ای از یکدیگر جدا شده، رسیده و در آنجا با افرادی برخورد کرده که با یکدیگر سرگرم بحث بوده‌اند. این افراد، چون ذوالقرنین را فردی نیک‌پرست و خوشخواه تشخیص دادند، از او درخواست کرده‌اند، بین آنها و طایفه‌های یاجوج و مأجوج سدی بسازد تا آنها از شر حمله‌های گاه به گاه طایفه‌های یاد شده و اقدامات فسادآمیز آنها در امان بمانند. بدیهی است که چون این افراد خود توان آنرا نداشته‌اند که جلوی اقدامات تجاوزگرانه و فسادآور طایفه‌های یاجوج و مأجوج را بگیرند؛ از اینرو، به ذوالقرنین پیشنهاد کرده‌اند، در برابر پولی که به‌وی می‌دهند، او در گردنه بین آن دو کوه، سدی بسازد تا بین آنها و آن دو طایفه بر پا ایستاده و مانع از تجاوز یاجوج و مأجوج به آنها شود. ذوالقرنین نیز اگرچه از دریافت پول از آنها

خودداری کرده، با این وجود موافقت نموده است تا در ساختن سد مورد درخواست آنها اقدام نماید.

برای انجام این کار، ذوالقرنین از آن افراد درخواست کرده است، برای کمک به او در انجام ساختن سدی که بلندی آن به اندازه قله آن دو کوه باشد، به جمع آوری آهن، مس و سنگ پردازند.

در اجرای درخواست ذوالقرنین، ساکنان آن محل به افروختن آتش پرداخته و آهن های جمع آوری شده را بوسیله آن آتش تا آن اندازه حرارت داده اند که قرمز شده است. سپس، ذوالقرنین از آنها خواسته است تا آهن و مس را با یکدیگر بیامیزند تا به گونه کامل سخت و استوار گردد. ذوالقرنین، گفته است که انجام این کار را الله به او الهام کرده و همچنین با لطف الله قادر به انجام آن برنامه و رسیدن به هدف شده است. پس از اینکه آن سد ساخته و استوار شد، دیگر افراد طایفه های یأجوج و مأجوج قادر نبودند به ساکنان آن محل تجاوز کنند و این افراد از صلح و آرامشی که الله به آنها دهش کرد، شکرگزاری کردند.^{۹۶}

«سید قطب» نوشته است: «آن کوهها و سدی که ذوالقرنین ساخته، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، از بین خواهد رفت و طایفه های یأجوج و مأجوج در گروه های بیشمار به خارج ریزش خواهند کرد. الله، در این باره در آیه های ۹۶ تا ۹۷ سوره انبیاء گفته است:

حَقُّ إِذَا فَفُحِتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ
الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَخْصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيَّانَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا
ظَالِمِينَ

تا روزی که راه یأجوج و مأجوج باز شود و آنها از جهت های پست و بلند زمین شتابان در آیند. آنگاه وعده الله بسیار نزدیک می شود و ناکهان چشم کافران از شکفت بدون حرکت فرو ماند و فریاد برآورند، «ای وای بر ما

^{۹۶} Abdullah Muhammad khouj, *The End of the Journey* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1987), p. 57.

که از این روز غفل بودیم و سخت به راه ستمکاری شتافتیم.»

ابوهریره از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «یاجوج و مأجوج، صدها سال است، هر روز کوشش می کنند، سدی که عبور آنها را از محل سکونتشان غیر ممکن می سازد، بشکنند و یا از آن بالا روند و در نقاط دیگر روی زمین به حرکت در آیند، ولی زمانی که شکافی در آن سد ایجاد می شود و نور خورشید از آن سوی سد پدید می آید، کارفرمای افرادی که مأمور از بین بردن سد هستند، به آنها می گوید، به خانه های خود بازگردند و فردای آروز به کار خود ادامه دهند، ولی بامداد روز بعد، هنگامی که برای ادامه کار حاضر می شوند، مشاهده می کنند که شکاف سد بسته شده و سد یاد شده، از همیشه استوارتر شده است. این کار به اندازه ای ادامه پیدا می کند تا زمانی فرا رسد که الله میل دارد آنها را در نقاط دیگری روی زمین پراکنده سازد. بنابراین، روزی، هنگامی که کارفرمای مأموران شکستن سد، مشاهده می کند که شکافی در سد به وجود آمده و نور خورشید از آن دیده می شود، به مأموران شکستن سد می گوید، کار را تعطیل کنند و به خانه های خود بازگردند تا «انشاءالله»، فردای آروز کار را ادامه دهند. با توجه به اینکه کارفرمای از بین برداشتن سد، این بار عبارت «انشاءالله» را به کار می برد، فردای آروز که مأموران از بین بردن سد برای ادامه این کار حضور می یابند، مشاهده می کنند، شکافی که روز پیش در سد ایجاد کرده بودند، این بار همچنان برجای مانده که دلیل آن ذکر عبارت «انشاءالله» بوسیله کارفرمای آنها بوده است. بدین ترتیب، آنها موفق می شوند، سد را از بین بردارند و مانند مور و ملخ به جان مردم بریزند. آنها به هر کجا پای می گذارند، گیاهان را از ریشه نابود می کنند، به هر فردی دست می یابند، خونس را می ریزند و در همه جا فساد، هرج و مرج و کشت و کشتار گسترش می دهند. یاجوج و مأجوج، عیسی مسیح، پیامبر الله و یارانش را محاصره می کنند و قحطی و تنگدستی آنچنان رواج می یابد که سر گاوی

برای آنها بیش از یکصد دینار ارزش خواهد داشت.^{۷۰}

ملا محمد باقر مجلسی از پیشگامان هنر شیعه‌سازی، در صفحه ۶۳۴ کتاب بحارالانوار نوشته است: «چون آخرالزمان فرا رسد، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است، هموار می‌شود و یاجوج و ماجوج از هر بلندی با سرعت به زیر می‌آیند و یاجوج و ماجوج امتی است که دارای چهارصد طایفه است و هیچ مردی از ایشان نمی‌میرد تا هزار فرزند پدید آورد. امت‌های یاجوج و ماجوج، سه صنف دارند. صنفی از ایشان مانند دیوار بلندند و صنفی از ایشان، طول و عرضشان مساوی است و هیچ کوه و آهنی در میان ایشان نمی‌ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فرش می‌کنند و دیگری را لحاف خود و از کنار هر فیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات که می‌گذرند، آنها را می‌خورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر می‌کنند.»^{۷۱}

محمد بن عبدالله گفته است: «یاجوج و ماجوج، تیرهای خود را به آسمان پرتاب می‌کنند و سپس آنها در حالیکه پر از خون شده‌اند، به زمین باز می‌گردند. با این فتنه‌های طایفه‌های یاجوج و ماجوج، بلا، مصیبت و فساد، همه جا را فرا می‌گیرد. افراد طایفه‌های یاجوج و ماجوج، همچنین هر چه را از خوردنی و آشامیدنی بر راه خود بیابند، می‌خورند و می‌آشامند، به گونه‌ای که مردم از تشنگی و قحطی در شرف مرگ قرار می‌گیرند و رویهمرفته ارمغان این افراد برای مردم دنیا، رواج وحشت، فساد و زیان است. مردم دنیا از وجود یاجوج و ماجوج و کردار تجاوزآمیز و ویرانگرانه آنها به ترس و هراس می‌افتند و به خانه‌ها و محل‌های سکونت خود فرار می‌کنند و حیواناتشان را نیز با خود می‌برند. گروهی از آنها از نزدیک رودخانه‌ها می‌گذرند و آب آنرا یکجا می‌آشامند،

^{۷۰} Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 54.

^{۷۱} ملا محمد باقر مجلسی، بحارالانوار فی اخبارالائمة الاطهار، صفحه ۳۶۴

به گونه‌ای که رودخانه‌ها خشک می‌شوند. افرادی که از آن پس از نزدیک آن رودخانه‌ها می‌گذرند، می‌گویند: < گویا، زمانی در اینجا رودخانه‌ای وجود داشته است. > پس از این اقدامات تجاوزکارانه و خانمان‌برانداز، رهبران یاجوج و مأجوج می‌گویند: < این افرادی که ما حسابشان را رسیدیم، ساکنان زمین بودند، اکنون ما باید به سوی آسمان رو کنیم و به حساب موجودات آسمانها نیز رسیدگی نمائیم >^{۷۲}

آنگاه، عیسی مسیح و یارانش به درگاه الله دعا می‌کنند که به ستمگری‌های یاجوج و مأجوج پایان دهد. الله دعای عیسی مسیح را پذیرش می‌کند و حشره‌هایی را مأمور خواهد کرد تا به پشت گردنهای این افراد نیش بزنند و آنها را بکشند، به گونه‌ای که در بامداد روز بعد، هیچیک از آنها زنده نخواهند ماند. پس از نابود شدن یاجوج و مأجوج، عیسی مسیح و یارانش مشاهده می‌کنند که تمام نقاط روی زمین از بوی گندیده و تهوع‌آور اجساد یاجوج و مأجوج غیر قابل تحمل شده است. از اینرو، دوباره عیسی مسیح و یارانش برای از بین بردن بوی بسیار بد اجساد آنها به درگاه الله دست به دعا برمی‌دارند و الله دعای آنها را پذیرش می‌کند و پرنده‌هایی که شبیه به گردن شتر هستند، به زمین می‌فرستد و آن پرندگان اجساد یاجوج و مأجوج را با منقار خود برمی‌دارند و به محلی که الله فرمان می‌دهد، می‌اندازند. سپس، الله بارانی از آسمان فرو خواهد فرستاد که تمام روی زمین و همه خیمه‌ها را شستشو خواهد داد و زمین را مانند آینه خواهد کرد. آنگاه، به زمین فرمان داده خواهد شد تا دوباره به باروری و برکت خود برای آدمیان ادامه دهد. در اجرای فرمان الله زمین آنچنان بارور خواهد گردید که بزرگی یک دانه انار به اندازه‌ای خواهد شد که گروهی از افراد مردم تنها با خوردن یک دانه انار سیر می‌شوند و زیر پوست آن می‌توانند خیمه بزنند و زندگی بکنند. گاوها و گوسفندان آنچنان پر شیر خواهند شد که هر اندازه که

مردم شیر آنها را بیاشامند، باز هم شیر فراوانی باقی خواهد ماند. در این هنگام، الله بادی خواهد فرستاد که همه جا و حتی زیر بغل افراد مردم را خوشبو خواهد کرد. پس از آن، الله جان همه مسلمانان را خواهد گرفت و تنها افراد شریر و بدکار باقی خواهند ماند و مانند الاغ با یکدیگر عمل زنا انجام می‌دهند که به دنبال آن روز قیامت فرا خواهد رسید.^{۷۳}

بازنمود

۱- خوانندگان فرهیخته‌ای که از راه وراثت، اسلام را برای دین خود پذیرش کرده ولی کتاب قرآن را هیچگاه نخوانده‌اند، بدون تردید از مفهوم آیه‌هایی که در این فصل از قرآن آوردیم، به شکفت خواهند افتاد و شاید فکر کنند، چنین آیه‌هایی در قرآنی که گفته شده است کلام مستقیم خداوند است، وجود ندارد. هرگاه، نیز به قرآن نگاه کنند و درستی آیه‌های یاد شده در این بحث برایشان ثابت شود، شاید نتوانند پذیرش کنند که قرآن اصیل و واقعی، چنین افسانه‌های بیهوده و نابخردانه‌ای را به هم بافته باشد و چه بسا آنرا یک قرآن تقلبی خواهند خواند. نویسنده به یاد دارم، در سال ۱۹۹۷، برای ایراد یک سخنرانی بوسیله یک سازمان ایرانی به شهر ونکوور در کانادا دعوت شده بودم. در لابلای پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که پس از ایراد سخنرانی بین من و شرکت کنندگان در جلسه سخنرانی داد و ستد شد، سخن از «صدقه» به میان آمد. من، در این باره اظهار داشتم که آیه ۱۲ سوره مجادله آشکارا می‌گوید، هرگاه مسلمانان بخواهند با پیامبر سخن بگویند، باید از پیش به او صدقه بدهند. یکی از شرکت کنندگان در جلسه سخنرانی گفت، این عقیده درست نیست و قرآن هیچ ذکری از صدقه به میان نیاورده، چه رسد به اینکه، پیش از سخن گفتن با محمد، صدقه دادن به او را توصیه کرده باشد و از اینرو، این موضوع یک تهمت ناروا به قرآن می‌باشد. من (نویسنده)، درخواست

⁷³ Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 55.

کردم، هرگاه قرآنی در دسترس است، برای بررسی آیه یاد شده، آورده شود. پس از اینکه قرآنی تهیه و ارائه شد، نویسندگان قرآن را باز کردم و آیه ۱۲ سوره مجادله را در دید آن شخص قرار دادم. وی برای چند لحظه با چهره‌ای کم و بیش مات شده به متن آیه خیره شد و سپس، کنجکاوانه پشت و روی جلد آن قرآن را مورد بررسی قرار داد. همه حاضرین در انتظار بازتاب او از مشاهده آن آیه بودند. پس از اینکه او با سکوت ملال‌آوری چندین مرتبه پشت و رو و داخل قرآن را بررسی کرد، به آورنده قرآن نگاهی نمود و از وی پرسش کرد: «آیا اطمینان دارید، این قرآن از چاپهای قلبی پس از انقلاب که بوسیله مخالفان حکومت جمهوری اسلامی چاپ و منتشر شده، نیست؟»

نکته جالب در این بحث اینست که آخوندهای ایرانی خواندن قرآن بغیر از زبان عربی را نامشروع می‌دانند و ازاینرو، برای ایرانی‌های فارسی زبان موعظه می‌کنند که قرآن را نباید به زبان فارسی خواند. دلیل این امر آنست که آخوندها به خوبی دریافته‌اند، کمتر کسی را می‌توان یافت که مفهوم مهمات خردستیزانه قرآن را درک کند و همچنان مسلمان باقی بماند.

در شماره چهارم (مهر ماه ۲۷۰۸) نشریه «پیام ما آزادگان» که در واشینگتن، دی، سی، در امریکا چاپ می‌شود، نویسندگان این کتاب نوشتاری نگارش کرده‌ام که به خوبی حق این دیدمان را ادا کرده است. چکیده این نوشتار آنست که یک مادر ایرانی برای دیدار فرزندش که در امریکا بسر می‌برد، به این کشور می‌آید و برپایه عادت هر روز پس از خواندن نماز به قرائت قرآن می‌پردازد. فرزند این مادر، روزی به وی پیشنهاد می‌کند، اجازه دهد یک قرآن فارسی برایش بخرد تا قرآن را از آن پس به زبان فارسی بخواند و مفهوم آنرا بیشتر درک کند و در نتیجه اجر و ثواب بیشتری بهره‌اش شود.

مادر موافقت می‌کند و فرزند برای مادر یک جلد قرآنی که دارای

برگردان فارسی است، می خرد و آنرا در اختیار او می گذارد. مادر، یکی دو روز، قرآن را به زبان فارسی می خواند، ولی دو باره به قرآن متن عربی روی می کند. فرزند که متوجه جریان می شود، به مادر می گوید: «مادر جان، من برای تو یک قرآن با برگردان فارسی خریدم تا تو آنرا به زبان فارسی که مفهوم آنرا می فهمی بخوانی و ثواب بیشتر ببری. پس چگونه است که دوباره، قرآن متن عربی را قرائت می کنی؟» مادر پاسخ می دهد: «پسر جان، یکی دو روز آن قرآن متن فارسی را خواندم، ولی به اندازه ای مطالب آنرا چرند، مهمل و بی پایه یافتم که یقین پیدا کردم، این یک قرآن تقلبی است که بوسیله بهائی ها چاپ و منتشر شده است.»

براستی که اگر مسلمانی این کتاب سراسر پوچ و بیهوده را برای فهمیدن و درک کردن مفهوم و نه از روی ایمان مذهبی بخواند، کمتر ممکن است، به شکل یک انسان اسلام ستیز تغییر عقیده ندهد. گذشته از اینکه این فردی که با ادعای پیامبری، چنین اندیشه های بیمارگونه ای را به عنوان نوشتارهای مقدس ارائه داده و با این سخنان مهمل و مطالب بیهوده، به شرف و درایت افراد بشر توهین کرده، الهی را نیز که آلت اجرای هدف های فریگرانه و جاه طلبانه خود قرار داده، از خود زشت سیرت تر، ناآگاه تر و نسبت به بندگاناش ستمگر و پیدادگر نشان داده است. زیرا، آیا می توان پندار کرد که خدائی دانا، آگاه، مهربان و نیک اندیش، از بین تمام بندگان خود در روی زمین؛ دروغگوترین، شیادترین و ناپاک ترین آنها را از یکی از بیابانهای نیمه وحشی نشین عربستان به پیامبری خود برگزیند تا به جای هدایت افراد مردم به اندیشه نیک و سلوک راست و درست و بالا بردن ارزشهای اخلاقی و انسانی آنها، پیوسته بندهایش را با پیامهای مرگ، نابودی، ویرانی، عذاب شدن و شکنجه دیدن در وحشت و ترس و هراس نگهدارد؟

۲- برای آن گروه خوانندگان والجاهی که با خواندن افسانه های خردستیزی که در این فصل آمد به شکفت افتاده اند؛ ارمغان به مراتب

شکفت انگیزتر و نفس گیرتری داریم و آن مفهوم آیه ۸۶ سوره کهف می باشد. این آیه می گوید:

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَذَّاقُوا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا

تا هنگامی که ذوالقرنین به چشمه آب تیره ای رسید که خورشید در آن غروب می کند و آنجا قومی را یافت که ما به ذوالقرنین دستور دادیم که حق و اختیار دارد، آن قوم را عذاب کند و یا نسبت به آنها مهربانی نماید.

در اینجا بی مناسبت نیست، شوخی الله و قرآن را در باره اینکه خورشید در چشمه آب تیره ای غروب می کند، نادیده بگیریم و به چند نفر شادباش بگوئیم: نخست، به خود الله که تا آن اندازه دانا، آگاه، مهربان، بخشنده، دادگر و یا برپایه مفهوم بسیاری از آیه های قرآن، مکار، جبار و قهار است که آشکارا به فردی که بزرگترین قدرت فرمانروائی را در دنیا به دست گرفته، اختیار می دهد، بندگانش را بدون هیچ علت، سبب و گناهی عذاب کند. شادباش دوم، وابسته به پیامبر کاروانزن، فریبگر و آدمکشی است که در غایت بیشرمی چنین آیه ای را از قول خدا سر هم می کند و شادباش سوم به بیش از یک بیلیون انسانهای اشرف مخلوقات وابسته می گردد که این افسانه های خردآزار و بی پایه و اساس را پذیرش کرده و آنرا دین و ایمان خود قرار داده اند!

۳- در تفسیری که «سید قطب» بر قرآن نوشته، اظهار داشته است: «با اطمینان نمی توان گفت، محلّ دو کوهی که ذوالقرنین به آن رسیده و آیه ۹۲ سوره کهف از آن نام برده، در چه نقطه ای از دنیا قرار دارد،» به نظر می رسد که این سید ساده اندیش و سبک مغز، گویا برآستی فکر می کرده که در مطالبی که در قرآن آمده، حقیقت نهفته شده و این ملای بینوا در پی جستجوی نقطه ای بوده که آن دو کوه در آنجا واقع شده است.

نکته نمکین تر آنکه، این نویسندگان تهی از خرد نوشته است: «از مفهوم این آیه ها چنین بر می آید که ذوالقرنین به دو کوه طبیعی و یا مصنوعی

رسیده است.» ای کاش، ملّایان، جنّ گیران و کارشناسان سر طاس نشانیدن مردم، روح این ملّا را حاضر می کردند تا خود شرح دهد که هدفش از «کوه مصنوعی» چه بوده است؟ زیرا، هر اندازه که نویسندگان این کتاب به کتابها، فرنودسارها و دانشمندان زمین شناسی مراجعه کردم، نشانی از واژه «کوه مصنوعی» در نزد هیچیک از آنها نیافتم.

۴- آنجا که مفسران و نویسندگان اسلامی می نویسند، اللّٰه ذوالقرنین را شاهنشاه تمام پادشاهان و فرمانروایان شرق و غرب کرده بوده، شاید هدفشان دنیای اجنه بوده است. زیرا، به گونه ای که می دانیم، قرآن برای جنّ و انس نوشته شده و محمد هم پیامبر جنّ ها و هم انسان ها بوده است. بنابراین، «ذوالقرنین» در دنیای اجنه چنین جایگاهی را کسب کرده و به همین سبب است که در تاریخ چهارهزار ساله دنیا، تاریخنویسان هیچ اشاره ای به نام و وجود او نکرده اند.

فرود آمدن عیسی مسیح از آسمان

به زمین

بت ساز هیچگاه بتی را که خود ساخته است، نمی پرستد.

گفته چینی

محمد بن عبدالله، پیامبری عیسی مسیح را در قرآن پذیرش می کند و بر خلاف کلیمی ها، پیوسته با نیکاندیشی از او نام می برد و به مزایای پیامبری و اختیارات او نیز گردن می نهد، ولی او را پسر خدا نمی شناسد. می دانیم که مسیحی ها، پیامبر خود عیسی را پسر خدا می دانند، ولی نویسندگان اسلام، برپایه عقیده دین اسلام، او را عیسی پسر مریم می نامند. «عبدالله محمد خوج^{۷۴} برپایه مدلول آیه ۴۵ سوره آل عمران، می نویسد، الله، عیسی پسر مریم را از یک مادر باکره آفرید تا قدرت خود را به بندگانش بنمایاند. مسیحی ها همچنین عقیده دارند، فرماندار اورشلیم عیسی را به صلیب کشیده و سپس خداوند او را به آسمان برده است، ولی مسلمان ها باور دارند، عیسی هیچگاه کشته نشده، بلکه پسر جوانی حاضر شده است، خود را به جای عیسی شناختگری کند و هم او بوده که به عنوان عیسی به صلیب کشیده شده است.

⁷⁴ Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 51.

«خوج»^{۷۵} از قول ابن کثیر می نویسد، عیسی از شهری به شهر دیگر مسافرت می کرد تا به اورشلیم که در آنزمان زیر فرمانروائی روم قرار داشت، رسید. مردم به پادشاه رومی که از دمشق بر اورشلیم فرمانروائی می کرد، آگاهی دادند که مردی در این شهر وجود دارد که عقاید مردم را نسبت به او می شوراند. هنگامی که فرماندار رومی دمشق، این خبر را شنید، به نایب خود در اورشلیم دستور داد تا عیسی را به صلیب بکشد.

زمانی که نایب فرماندار روم در دمشق، فرمان رئیس خود را دریافت کرد، یک روز جمعه بعد از نیمروز، با گروهی از یهودی ها به خانه عیسی رفت و در حالیکه او بوسیله گروهی از پیروانش که شماره آنها را بین ۱۲ تا ۱۷ نفر نوشته اند، دربر گرفته شده بود، خانه اش را محاصره کرد. عیسی از پیروانش پرسش نمود، آیا هیچیک از آنها حاضرند، به شکل او در آیند؟ و سپس افزود، هرگاه کسی داوطلب شود به شکل او درآید، در بهشت همنشین وی خواهد بود. پسر جوانی داوطلب این کار شد، ولی چون این شخص بسیار جوان بود، عیسی دوبار دیگر پرسش خود را برای پیروانش تکرار کرد و باز هم همان جوان داوطلب شد.

هنگامی که عیسی تمایل آن پسر جوان را برای انجام این کار مشاهده کرد، به وی اظهار داشت: «بنابر این، معلوم می شود که تو پسر جوان در بهشت، همنشین من خواهی بود.» پس از آن، الله آن پسر جوان را به شکل عیسی درآورد. آیه ۵۵ سوره آل عمران در این باره می گوید:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ارْأُفَكَ إِيَّاكَ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْفَيْصَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

ای عیسی، من روح ترا می گیرم و به آسمان بالا می برم و ترا از آلائش کافران، پاک می کنم و پیروان ترا تا روز قیامت بر کافران برتری می دهم. پس بدانید که بازگشت شما به سوی من است و من با دادگری در باره آنچه

که شما با یکدیگر اختلاف دارید، حکم می‌دهم.

بدین ترتیب، عیسی به سوی آسمان بالا رفت و پیروانش خانه او را ترک کردند. هنگامی که آن پسر جوان از خانه عیسی بیرون آمد، فرمانروای اورشلیم و دستیارانش، آن پسر جوانی را که به شکل عیسی درآمده بود، دستگیر کردند و به فکر اینکه او عیسی پسر مریم است، ویرا به صلیب کشیدند. بسیاری از مسیحی‌ها بجز آنهایی که بالا رفتن عیسی را به آسمان با چشمان خود مشاهده کردند، هنوز فکر می‌کنند، فردی که به صلیب کشیده شده، خود عیسی بوده است.^{۷۶}

مسلمان‌ها عقیده دارند که عیسی پسر مریم، دوباره به زمین بازخواهد گشت و با دادگری در این دنیا داوری خواهد کرد و احکام الله را به‌مورد اجرا خواهد گذاشت. سپس، آنهایی که فکر می‌کنند، عیسی پسر خداست، خواهند فهمید که او بشری بیش نیست.^{۷۷}

«هوگز»^{۷۸} با برداشت از حدیث‌های اسلامی در فرهنگ اسلام، می‌نویسد، عیسی مسیح از مناره سفیدی در مشرق دمشق در هنگام بازگشت مسلمانان از جنگ قسطنطنیه ظهور می‌کند. عیسی مسیح، پس از ظهور به اسلام ایمان می‌آورد و با زنی ازدواج می‌کند و از او بچه‌دار می‌شود و دجال را می‌کشد و پس از چهل سال و یا به‌قولی بیست و چهار سال بدرود زندگی می‌کوبد و در مدینه به خاک سپرده می‌شود.

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «به کسی که جان من در دست اوست، سوگند که عیسی پسر مریم، بزودی از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و بین شما با دادگری فرمانروائی خواهد کرد. هنگامی که عیسی دوباره ظهور کند، صلیب را خواهد شکست، خوک‌ها را خواهد کشت و جزیه را از بین خواهد برد. پس از ظهور عیسی، پول

⁷⁶ Ibid., p. 54.

⁷⁷ Ibid.

⁷⁸ Thomas Patrick Hughes, *The Dictionary of Islam* (Lahore, 1964), p. 540.

به اندازه‌ای بین مردم زیاد خواهد شد که هیچکس از دیگری پول نخواهد پذیرفت و یکبار به سجده افتادن در نماز برای الله، بهتر از همه دنیا و آنچه که در آنست، خواهد بود.^{۷۹}

«ابوهریره»^{۸۰} برپایه آیه ۱۵۹ سوره نساء در باره حدیث بالا آگاهی داده است:

فِيُظَاهِرُ مِنَ الذَّيْتِ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَيِّبَتِ أُحْلَتْ لَهُمْ وَيَصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا

و هیچکس از اهل کتاب وجود ندارد، مگر اینکه پیش از مرگ به او (عیسی پسر مریم)، ایمان خواهد آورد و روز قیامت او بر نیک و بد مردم گواهی خواهد داد.

«عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال بر امت من ظهور خواهد کرد و مدت چهل خواهد ماند.» سپس، «عبدالله بن عمر» می‌افزاید، من نمی‌دانم که آیا هدف محمد از ذکر مدت < چهل > روز بود، یا ماه و یا سال. سپس، الله عیسی پسر مریم را که شبیه به < عروه بن مسعود > است، از آسمان به زمین خواهد فرستاد و او دجال را دنبال خواهد کرد و ویرا از پای در خواهد آورد. پس از آن، مردم مدت هفت سال زندگی خواهند کرد که در آن زمان، همه جا فراوانی نعمت خواهد بود و هیچکس را با فرد دیگری دشمنی نخواهد بود. آنگاه، الله از جانب سوره بادی خواهد فرستاد که جان هر کسی را که دارای جزئی‌ترین ایمانی باشد، خواهد گرفت. نکته آنجاست که اگر کسی در دل کوه نیز پنهان شود، آن یاد به او خواهد رسید و جانش را خواهد گرفت. تنها افراد شریر در دنیا باقی می‌مانند که جانور خوی خواهند بود و تفاوت بین خوب و بد را نخواهند فهمید. شیطان نزد آنها خواهد آمد و آنها را ترغیب و وادار به بت‌پرستی خواهد کرد. با این وجود، این افراد دارای موهبت‌های فراوان و زندگی بسیار آرام و آسوده‌ای

⁷⁹ Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 74.

⁸⁰ Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/842, 843.

خواهند بود .

سپس ، شیپور اسرافیل به صدا درخواهد آمد . نخستین کسی که نفیر شیپور اسرافیل را می شنود ، مردی است که مشغول تعمیر آبشخوری برای شتر خود می باشد . او و همه افراد دیگر با شنیدن شیپور اسرافیل به زمین خواهند افتاد و جان خواهند داد . سپس ، الله بارانی همانند شبنم خواهد فرستاد و باران یاد شده ، اجساد مردگان را دوباره زنده خواهد کرد . آنگاه ، شیپور اسرافیل ، دوباره به صدا درخواهد آمد و در نتیجه آن ، مردم برخوانند خاست و به اطراف خود نگاه خواهند کرد . پس از آن ، صدای بلندی ندا درخواهد داد : «ای مردم ، خود را برای روز قیامت و حسابرسی آماده کنید .» صدای دیگری از دوزخ پرسش خواهد کرد : «چند نفر دوزخی را در خود جای داده ای ؟» پاسخ داده خواهد شد : «از هر یک هزار نفر ، نهصد و نود و نه نفر در دوزخ بسر می برند .» (صحیح مسلم)^{۸۱}

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت : «اگرچه پیامبران دارای مادرهای گوناگون هستند ، ولی همه آنها با یکدیگر برادر بوده و دارای یک مذهب می باشند . من از همه پیامبران به عیسی مسیح نزدیکترم ، زیرا بین من و او هیچ پیامبر دیگری ظهور نکرده است . هنگامی که او در جریان روز قیامت ظهور می کند ، شما او را خواهید شناخت . او دارای قدی میانه بوده و رنگ جهره اش ، مانند کسی که تازه از حمام بیرون آمده باشد ، سفید مایل به قرمز است . او دو لباس روی هم پوشیده و موهایش تر به نظر می آید . در زمان ظهور عیسی ، الله همه ادیان را بغیر از دین اسلام باطل می سازد و عیسی نیز مردم را به پذیرش اسلام فرا می خواند . عیسی مسیح ، مدت چهل سال زندگی خواهد کرد و سپس بدرود زندگی خواهد گفت و مسلمانان برایش دعا خواهند کرد . (احمد بن حنبل)^{۸۲}

⁸¹ Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/201, 202.

⁸² Ahmad ibn Hanbal, Musnad, 1/375.

«ابن مسعود» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در شب معراج (مسافرت به آسمان)، من، پدرم ابراهیم، موسی و عیسی را در آسمان دیدار کردم و آنها در باره روز قیامت با من بحث و گفتگو کردند. در این باره نخست با ابراهیم و سپس با موسی گفتگو کردم و هر دوی آنها گفتند: < ما در باره روز قیامت هیچگونه آگاهی نداریم. > سپس، با عیسی در این باره به بحث پرداختم و او اظهار داشت: < از زمان ظهور دجال، هیچکس بغیر از الله آگاهی ندارد. آنچه که الله در این باره به من گفته، آنست که ظهور دجال حتمی بوده و هنگامی که او مرا مشاهده می کند، مانند فولاد آب می شود و الله او را نابود می سازد. مسلمانان در برابر کافران به جنگ خواهند پرداخت و هنگامی که افراد کافر پشت درخت ها و سنگ ها خود را پنهان می سازند، درخت ها و سنگ ها به صدا در می آیند و به مسلمانان می گویند، [ای مسلمانان، یک کافر پشت من پنهان شده است، بیایید او را دستگیر کنید و خونش را بریزید. > سپس، یاجوج و ماجوج از هر گوشه و کناری سر در می آورند و هر چه را پیدا می کنند، می خورند و می آشامند. مردم، از یاجوج و ماجوج به من شکایت می کنند؛ من در برابر شکایت مردم به درگاه الله دعا می کنم و او آنها را نابود می سازد و سراسر دنیا از بوی اجساد آنها بوی گند می گیرد. در این زمان، الله بارانی خواهد فرستاد که اجساد آنها را می شوید و به دریا می ریزد. الله به من گفته است، هنگامی که رویداد یاجوج و ماجوج رخ می دهد، فرا رسیدن روز قیامت، مانند زن آبستنی که به زمان زایمان بسیار نزدیک شده، ولی خانواده اش نمی توانند پیش بینی کنند که کودک در چه لحظه ای از زهدان مادر بیرون خواهد آمد؛ بسیار نزدیک خواهد بود. >»

بازنمود

۱- در کتاب قرآن، هر دو دین موسوئیت و مسیحیت به رسمیت شناخته

شده و بارها در این کتاب به یهودی ها و مسیحی ها ، به عنوان اهل کتاب اشاره شده است . ولی ، تردید نیست که داوری محمد در باره یهودی ها و مسیحی ها ، به اندازه دو رنگ سفید و سیاه متفاوت می باشد . بدین شرح که محمد به دلایلی که در زیر شرح داده خواهد شد ، با چنگ و دندان در صدد نابودی یهودی ها بوده ، ولی نسبت به مسیحی ها دشمنی چندانی نشان نداده است . آیه های ۸۱ و ۸۲ سوره مائده و آیه ۷۵ سوره آل عمران ، به شرح زیر ، یهودی ها را سرسخت ترین دشمنان مسلمانان به شمار آورده ، ولی مسیحی ها را مورد ستایش قرار می دهد .

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا لَهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨١﴾ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ إِنَّكَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَيَقْسِيهِمْ وَيَزِيدُهُمْ لَعْنًا إِنَّهُمْ لَا يَتَصَدَّقُونَ

یهودی ها به خدا و پیامبر و کتابی که بر او نازل شده ایمان ندارند و بسیاری از آنها بد کردارند . بدون تردید دشمن ترین افراد نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان هستند ، ولی مسیحی ها با محبت بوده و دوستی آنها با مسلمانان بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند و پارسا می باشند .

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِعَقَابِ اللَّهِ يُوَدِّعُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّعُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّةِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

برخی از مسیحیان تا آن اندازه درستکار هستند که اگر امانتی به آنها بسپارید ، آنرا به شما بازپس خواهند داد ؛ ولی یهودی ها تا آن اندازه نادرست هستند که اگر یک دینار هم به آنها امانت بسپارید ، از بازپس دادن آن خودداری می کنند ، مگر آنکه نسبت به آنها سخت گیری شود . دلیل این امر آنست که باور دارند ، خوردن مال غیر اهل تورات بوسیله پیروان تورات ، مجاز است و از اینرو ، گناه این کار را به گردن تورات می اندازند ، در حالیکه آنها دروغ می گویند .

فرنوذهای دشمنی محمد با یهودی ها و نظر ملایم و حتی ستایش انگیز

او را نسبت به مسیحی ها به شرح زیر می توان، فرمودگرائی (توجیه) کرد: پس از اینکه «بُخْتُ النَّصْرُ» اورشلیم را ویران کرد و یهودیان ناچار از ترک آن شهر شدند، بسیاری از آنها به عربستان مهاجرت و در مدینه، خیبر و تیما سکونت اختیار کردند. افزون بر آن، مدینه برای بازرگانان یهودی، بازار پر سودی به شمار می رفت و ازاینرو، یهودیان در این شهر پایگاه مهم و توانمندی برای خود به دست آوردند و ثروتی زیاد و نیروی نظامی قابل توجهی، در این شهر به هم زدند و یهودی های مکه، طایف، تیما و حجاز نیز یکدیگر را پشتیبانی می کردند.

بدیهی است، با توجه به اینکه، محمد در آغاز ورود به مدینه برای جمع آوری پول و ثروت، به کاروانزنی دست می زد و در این راستا، حتی کاروان های طایفه قریش، یعنی طایفه ای را که خود به آن وابستگی داشت، هدف قرار می داد؛ طبیعی است که ثروت یهودی ها در عربستان و بویژه در مدینه، می توانست، چشمداشت بسیار مهمی را برای او به وجود آورد. از دگر سو، همه امید محمد به این بود که کلیمی ها دین او را بپذیرند و به فرمانروائی پیامبرشاهی او گردن نهند و به همین سبب در آغاز اورشلیم را قبله نماز مسلمانان برگزید و روش روزه گیری آنها را وارد مراسم دینی مسلمانان کرد، ولی بتدریج متوجه شد که یهودی ها بهیچوجه حاضر به پذیرش دین اسلام نیستند و با سرسختی غیر قابل تصویری با او مخالفت می ورزند، ازاینرو، محمد مجبور شد، آن گروه از احکام اسلام، مانند قبله و روزه را که برپایه احکام دین یهودی ها بنیانگذاری کرده بود، تغییر دهد. بدین ترتیب که برپایه آیه های ۱۲۶ سوره بقره به بعد، قبله مسلمانان را از «بیت المقدس» به «مسجد الحرام» در مکه و روزه صیام به رسم یهودی ها را برپایه آیه های ۱۷۹ به بعد سوره بقره، از «حکم صیام» به ماه «رمضان» تغییر داد.

همچنین، یهودی ها نام محمد را به زشتی می بردند و با دشمنان قریشی او هم پیمان شده بودند و نه تنها حاضر به گرایش به اصول و دیدمانهای

اسلامی نبودند، بلکه آنرا از نظر ارزش با دین خود همپایه نمی دانستند. روش دشمنانه و مخالفت سرسختانه یهودی ها با محمد برای او بسیار دردناک و غیر قابل تحمل بود و مانع بزرگی بر سر راه رسیدن او به هدفهای جاه طلبانه اش به شمار می رفت و از اینرو، او در صدد بود تا در فرصت مناسب، آنها را نابود کند و ثروت و اموالشان را مالک شود.

ولی، پیوند محمد با مسیحی ها رنگ و فروزه دیگری داشت. بدین شرح که محمد زمانی که با عمویش ابو طالب به مسافرت های تجارتی به سوریه می رفت، در آنجا با یک زاهد مسیحی آگاهی به نام «بُحیره» که از بزرگانان دین مسیح به شمار می رفت، آشنا شد و نزد او اصول مسیحیت را فرا گرفت و این امر در عوامل روانی او تأثیر بسزائی برجای گذاشت. همچنین، «ورقه بن نوفل»، پسر عموی خدیجه که مردی آگاه و با دانش بود و زبان عربی را به خوبی می دانست و محمد نزد او آموزش می دید، به مسیحیت معتقد بود و به خواندن انجیل، عادت داشت.^{۸۲}

گذشته از موارد بالا، در عربستان، شمار مسیحی ها برخلاف یهودی ها قابل توجه نبود. بیشتر مسیحی ها در نجران سکونت داشتند و زیر فرمانروائی پادشاه «حیره» در بین النهرین که دارای مذهب نسطوری (سُریانی) بود، بسر می بردند و در مقایسه با کلیمی ها از ثروت و مال و منالی برخوردار نبودند. افزون بر آن، مسیحی ها در پذیرفتن اسلام، سرسختی یهودی ها را به خرج نمی دادند.

در نتیجه آنچه که در بالا گذشت، محمد تا بن استخوان نسبت به یهودی ها احساس دشمنی داشت و به همین جهت وحشیانه آنها را نابود کرد و ثروت و زمین هایشان را به تصرف خود درآورد و زن های زیبایشان را به عنوان غنیمت بین خود و سایر یارانش بخش کرد. ولی، نسبت به مسیحی ها بنا به دلایلی که گفتیم، سختگیری نمی نمود و با آنها کاری نداشت و حتی آنها را ستایش می کرد. به همین سبب است که در

افسانه‌سازی‌هایی که محمد برای روز قیامت در قرآن کرده، می‌بینیم که در این کتاب در آیه ۱۵۹ سوره نساء می‌گوید: «در روز قیامت همه به عیسی مسیح ایمان خواهد آورد.» و در حدیث‌ها اظهار می‌دارد، عیسی پیش از فرا رسیدن روز قیامت از آسمان به زمین فرود خواهد آمد، دجال را خواهد کشت و مدت چهل سال، با دادگری فرمانروائی خواهد کرد. همچنین می‌گوید، در زمان ظهور عیسی مسیح در روز قیامت، مسلمانان او را به پیشوائی نماز خود فرا می‌خوانند و همه به او ایمان می‌آورند.

۲- یکی از حدیث‌هایی که «ابوهریره» در مطالب این فصل از محمد بن عبدالله روایت کرده، حاکی است، هنگامی که عیسی مسیح، پیش از فرا رسیدن روز قیامت ظهور می‌کند، صلیب را خواهد شکست، خوک‌ها را خواهد کشت و جزیه را از بین خواهد برد. اگر فرض کنیم، خدائی که عیسی را به قول مسلمانان به پیامبری برگزیده (و نه اینکه به باور مسیحی‌ها از روح خود به او وجود داده است)؛ در هنگام برگزیدن او به پیامبری، خوردن گوشت خوک را مجاز دانسته و جزیه گرفتن را مشروع و اخلاقی به‌شمار آورده، معلوم نیست، چرا همان خدا با وجود اینکه دارای دانش و خرد بی‌انتهاست، در زمان ظهور دوباره عیسی، به او فرمان می‌دهد خوک‌ها را بکشد و جزیه گرفتن را منع کند. شاید پاسخ این چیستان را بتوان چنین داد که این موجود، خدائی که در فرهنگ ملت‌های گوناگون وجود دارد، نیست، بلکه الله، یعنی بزرگترین بت خانه کعبه است که محمد او را به جای خدائی که در فرهنگ جهانیان آمده، جا زده و او را بزرگ کارگردان خیمه شب بازی‌ها و شیادی‌های خود برای دستیابی به قدرت و فرمانروائی بر هموعانش قرار داده و تمام اعمال و کردار غیر اخلاقی و نانسان‌اش را به نام او و در اجرای فرمان او انجام می‌دهد.

۳- در حدیث دیگری از قول محمد خواندیم که او به کسی که جانش در دست اوست، سوگند خورده است که عیسی پسر مریم، بزودی از آسمان به زمین فرود خواهد آمد. آیا این قید زودی زمان که محمد با